



هو العیالک

که نسخہ عجیبہ و سریر الیہ
Cheel 1900



واقع کٹر محمد علیخان متصل مکان حکیم مرزا محمد علی صاحب

مطامع ائی باہتمام علی بخشا ولد پیر خاں صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لاه
الذي كنا لنهتدي لاه

وَلَقَدْ رَاسِدًا إِلَى رَيْبٍ فَكَانُوا عَلَى عَذَابٍ مُّشْتَرِكٍ
أَسْفَلَ مِنْهَا خِطَابُ الْمَلَائِكَةِ بَعْثًا زَوَّاجًا
وَبَعْثًا فَجْرًا وَبَعْثًا يَخْتَرِكُ أَيْ يُسَارِعُ إِلَى
الْأَمْرِ الْمَكْرُومِ فَأُولَئِكَ لَهُمْ الْعَذَابُ الْمُبِينُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ
كَثِيرٌ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
من لم يهدنا الله لم يكن
لنا بهادير
والله اعلم
بما كنا نعبد
والله اعلم
بما كنا نعبد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آن بدستگیری تارک فراز افتادگان آن بنیکوکاری بنده ساز
آزادگان آن جهان جایز اسبای جان رشن و گل دل و زرب
و مکان نور و چشم و منزل چشم و در اسرار
آن اهل ایالت و ملک و آن فرخ امامت و بیات
برده و دو سو بویج و عرق خنده نژاد والا
کیسو سجد بویج و کشور و کیسو کشفیع روز خورشید
آن یکانه نیر چارمین طارم منور آن چون مهر اور چشم و چراغ
این هفت سطر آن فروغ بخش چراغان این منمن و آفتاب
آن سر اسر شد و آن را روان و سار سر اسر و سر
سلطان ملک میر و ملک میر شانه زاده مراد بخش مرید پرور
تعالی بد مدته حتی طبعت داده و داد اله هر حلاله و با و سحر و هم روبر
سعادت نور و غیر و زمی برکت الیه القدر بهر و می اند وخت
و انجمن مینت این شست موعود و نرسیت و نصرت ابدی و فرست
و منحت سرمدی و منحت بدست و منحت و منحت و منحت علی لود
چاهنرات آذنا و در منضرت کرمی هنگامه هنگامی است و بیان بر
و معانی معانی را معانی و آثا و اشعار و انشاء مقامات راقا
و در معوم هر باب و هر من بر خصوص از ویرینه قصص گذشته
و در معوم هر باب و هر من بر خصوص از ویرینه قصص گذشته

[illegible]

خوشنیت گیت که اورا این راه در پیش نیست در میان خامه خام و سبزه
 خاطره اندیش و من ذلک بکن ذلک دابه او امین من غبار
 دابته آری سقوط در فرات من علل از غلال نفسانیت و سقوط در
 نقص زل از انصال انسانی چنانچه حاصلی بودن از انصال این
 همانا از محیط دائره مقتضای طبایع محاکم خود امکانی چه جای نه
 بشری بیرونست فایده امع هذا و ذلک از پیش نهاد خوشنیت باز
 نیامده هم نشخ شده اوله و خلاف لغات آنها را که سبب نام ناسخان
 و اعلاط و ارقان در تحریف الفاظ و تقدیم و تاخیر و قیاس و داده
 مانع پیشرفت مقصود و سده راه قصد معهود ساخت و جهت تحریر تقریر
 مقاصد توضیح و تبیین مقدمات بل تنجیم و کیل مطالب اضافه الفاظ و
 افزائش و تفصیل محمل و سبب بطوری گشود و در سر آغاز این
 ابواب و فصول بنابر حصول توفیق در باب وقوع اتمام و حصول
 با تمام شروع نمود فعلیه العون و الصیون من
 ضلله الامل و مذلله الزلل و به اللک و
 العناذ من مرله اخلک فی القول و العمل
 انه بذلک جدیر قتمین و صلونه
 علی رسولیه الامین و محمد و آله العز المکرمین

این کتاب است که در این راه در پیش نیست در میان خامه خام و سبزه
 خاطره اندیش و من ذلک بکن ذلک دابه او امین من غبار
 دابته آری سقوط در فرات من علل از غلال نفسانیت و سقوط در
 نقص زل از انصال انسانی چنانچه حاصلی بودن از انصال این
 همانا از محیط دائره مقتضای طبایع محاکم خود امکانی چه جای نه
 بشری بیرونست فایده امع هذا و ذلک از پیش نهاد خوشنیت باز
 نیامده هم نشخ شده اوله و خلاف لغات آنها را که سبب نام ناسخان
 و اعلاط و ارقان در تحریف الفاظ و تقدیم و تاخیر و قیاس و داده
 مانع پیشرفت مقصود و سده راه قصد معهود ساخت و جهت تحریر تقریر
 مقاصد توضیح و تبیین مقدمات بل تنجیم و کیل مطالب اضافه الفاظ و
 افزائش و تفصیل محمل و سبب بطوری گشود و در سر آغاز این
 ابواب و فصول بنابر حصول توفیق در باب وقوع اتمام و حصول
 با تمام شروع نمود فعلیه العون و الصیون من
 ضلله الامل و مذلله الزلل و به اللک و
 العناذ من مرله اخلک فی القول و العمل
 انه بذلک جدیر قتمین و صلونه
 علی رسولیه الامین و محمد و آله العز المکرمین

این کتاب است که در این راه در پیش نیست در میان خامه خام و سبزه
 خاطره اندیش و من ذلک بکن ذلک دابه او امین من غبار
 دابته آری سقوط در فرات من علل از غلال نفسانیت و سقوط در
 نقص زل از انصال انسانی چنانچه حاصلی بودن از انصال این
 همانا از محیط دائره مقتضای طبایع محاکم خود امکانی چه جای نه
 بشری بیرونست فایده امع هذا و ذلک از پیش نهاد خوشنیت باز
 نیامده هم نشخ شده اوله و خلاف لغات آنها را که سبب نام ناسخان
 و اعلاط و ارقان در تحریف الفاظ و تقدیم و تاخیر و قیاس و داده
 مانع پیشرفت مقصود و سده راه قصد معهود ساخت و جهت تحریر تقریر
 مقاصد توضیح و تبیین مقدمات بل تنجیم و کیل مطالب اضافه الفاظ و
 افزائش و تفصیل محمل و سبب بطوری گشود و در سر آغاز این
 ابواب و فصول بنابر حصول توفیق در باب وقوع اتمام و حصول
 با تمام شروع نمود فعلیه العون و الصیون من
 ضلله الامل و مذلله الزلل و به اللک و
 العناذ من مرله اخلک فی القول و العمل
 انه بذلک جدیر قتمین و صلونه
 علی رسولیه الامین و محمد و آله العز المکرمین

و بیاید و هست که موجب جرأت و جبارت و ستوران و انشوران
 مذکور بآب بر من این فصول مرفوعه که در سنی منقول مرفوعه من
 داد و در سبب و سبب خسر بود و اما اگر استفسار خدا من باعث
 استبصار خصوص کواکب پرستندگان و عموم بندهگان و
 پرستندگان درگاه و در و مطالعه آن فصول سبب اطلاع حق
 پیر و بان حقیقت اصول آن استنباط فرود ازان شود و اما مقتضا
 مناسبت این بود و مندا نه خرد و پند که نشو اما حسن سلوک ملوک است
 بنجاری و نیز و ادب پیری پس آیند کان درست رفتارست بدست
 کسروی گزین راه که حد و حشف آن با آنچه شمع و رحبه
 موافق است موسوم آمد و موجب این سوال و جواب چنانچه گشت
 مترجم در مقدمه آن کتاب میگوید آنچه حاصل ترجمه آن
 باریست نیست از شروان بن قباد بن فرزند زین العابدین
 ملوک فارس از یکی خسران زین العابدین را و اصابت زین العابدین
 پیش و در جواب تدبیر و خرم سیاست و پیش بود و از جمله خیرات
 امور او این بود که باور زین العابدین و تدبیر و سیاست که هرگاه ایشان را
 با مری از امور خیر امور ساز و چنانکه بسبب استحال سخت بود
 مقام مناسبت تقدیر آن شده نگاه از سبب خیر آن استخفا
 ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

این کتاب است که در سبب و سبب خسر بود و اما اگر استفسار خدا من باعث
 استبصار خصوص کواکب پرستندگان و عموم بندهگان و
 پرستندگان درگاه و در و مطالعه آن فصول سبب اطلاع حق
 پیر و بان حقیقت اصول آن استنباط فرود ازان شود و اما مقتضا
 مناسبت این بود و مندا نه خرد و پند که نشو اما حسن سلوک ملوک است
 بنجاری و نیز و ادب پیری پس آیند کان درست رفتارست بدست
 کسروی گزین راه که حد و حشف آن با آنچه شمع و رحبه
 موافق است موسوم آمد و موجب این سوال و جواب چنانچه گشت
 مترجم در مقدمه آن کتاب میگوید آنچه حاصل ترجمه آن
 باریست نیست از شروان بن قباد بن فرزند زین العابدین
 ملوک فارس از یکی خسران زین العابدین را و اصابت زین العابدین
 پیش و در جواب تدبیر و خرم سیاست و پیش بود و از جمله خیرات
 امور او این بود که باور زین العابدین و تدبیر و سیاست که هرگاه ایشان را
 با مری از امور خیر امور ساز و چنانکه بسبب استحال سخت بود
 مقام مناسبت تقدیر آن شده نگاه از سبب خیر آن استخفا

۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

نیاید صریح نفوس نفوس و از آنکه در دنیا بدید هر چه سبب است
 ذکر سرعت زوال دنیا و فطرت شعاع فلان آن بر زبان حق
 بیان می دیند تو قیام بگویم که دی درین بودی فردا بود امر
 نه در سرست که دی خواهد شد مرفوع ملک اده زنی ملک مار
 بسی از دنیا نماند که در حوا غنیاء و عمار و نو نذر و سی غضب و
 جو تر صف در آورده تو قیام بگرد و رود مشهور عدالت سطور
 تمامی ارضی مذکور را از آن است خردمتر و نموده باز تاب آن رو
 نمایند و از املاک خاصه او آنچه در جنب ارضی آن سمر سیدگان واقع
 بوده باشد بجز این امر موقع از و انتزاع نموده بچال و نزاع
 ملک آنان نمایند تا این سبب دیب سبب سبب و تنبیه
 خردمندان که در مرفوع عامل فلان نامی مبلغ صد هزار درم از
 حلقه خراسان خاصه بدون حکم بر عامه محتاجان تقسیم نموده تو قیام
 رافع ضمون این قضیه تعیین بداند که این امر میمون از دایره فلان
 بیرون نیست و مناسب این امر است آنچه در عهد بادشاه کیوان سجده
 پسر بر وجه کلاه نورالدین جهانگیر شاه خلیف بادشاه وقت است
 جلال الدین اکبر بادشاه صاحب قهرانی کورگانی و قیام یافته
 چنانچه مشهور است که بعرض و الارسانند مذکورینو لا میشت

[illegible]

و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

اختیار نموده حقیقت او را معروض دارند اکنون بکلی مردم
 روزگار دیده فلان شده مرد آزموده را پسندیده تصدیق می کنند
 میداند وقوع کارگزاردین شغل نازک را از چهار امر کیا نازک
 و ناچار است اول دشمنی با ذات باشد از دوم رسائی طبع
 بغور بهر امر و کاوش که حقیقت بهر کار سوم نهایت شدت
 ذاتی و درشتی طبع به مردم متمکار چهارم نرمی و تنگی قلبی
 ضعیفان از وزیرستان کم آنرا و این امر سه مرد سنجیده شده
 کار پردازی دیگر اشغال بر کار است این امر و شوا هر فروع
 خراسان استطلاع سبب عزل فلان از منصب قهرمانی یعنی
 بمهات کاخانجات خاصه میباید وقوع موجب این امر واجب چهارم
 است که در حق جمعی از اهل استحقاق که بواسطه احقاق با شرف
 کلی بر استیفاء حقوق خود یافته بودند و داشت و این
 خلل نقص قرار دادی درین مدت دولت مایل بر تل نقص در بنا و
 ولایت خود راه داده و میدادند که قهرمان سارق عیث اصابت
 حبس بین بحال حبایل و محافل با دشتا باشد مرفوع
 مبلغ انفاق اعطاء داد و بد و کتب خرج سرکار خاصه و بی رسوم
 مفری و بحار یاد است چند امانت و انگفت که بین از اندازه عادت

حکومت شهر کرمان
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

معلم صاحب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب
 و در این کتاب که در این کتاب

عادت تو قبیح در تصور تنگدست از هنر جاری باز دارند اگر
جایدار محار آن تدابیر و رطوبت قلیل باقی نماند هر آنکه وجوه
صفا و صفا و که بر نعم مدعیان از حد غلبه خجاست خجاست
لی اندازد و بدین تاز و الا زو اند مر سوم او برشم ماضی بخانی
بسمه جاست مرفوع از جمله اهل قیامت که در پناه این درگاه اند
جمعی که سبب کیانی اسباب معاش پریشانی بسیار
در پناه قیامت طریقی روزگاری راحت را بر همکنان
تنگ کرده تو قبیح یکی است مع پریشان زبکهاست از دست
سرمه و کار عادت و حمایت نمایند و بشکبار می عادت و عادت
موت که آن جانی حلقه طاهری و باطنی جوع و غریب است را
از ایشان مرفوع دارند مرفوع هر چون سالار سپاه خاص سوار
شهریار را در نوک قیل کار بسیار نمایند چه بصورت ظاهر
ست که در امتثال این صورت از خجست باطنی نشان
بدین شین همچو جی امین وطن نتوان بود تو قبیح چون عجم عدل شمول
احسان با الخاصیت دوست و دشمن را یکسان بین نمایند باید که
خاطر اندیش عامه اولیاء دولت خاصه بهر مون سبب خطو
احتمال خطر قدر و کید بدانند ایشان از قید خیال پریشان بر آید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

یا ما که راه بر تانست انار حق داشته بران ثابت قدم سازد چنانکه
 هر چه بخواهد بر تان حق باشد و از تعلق بجا بابل احسان
 همگی در بند کلاه بیل حق مایل باشند و از تعلق بجا بابل احسان
 نموده از پیروی حق سیر نمانند مرفوع قلعتی ملک با وجود
 اکثر عطا بموجب که آیین ملکست و توحید بادشاه
 صاحب خیر است که او را از هیچ کس خوف و از هیچ جارح
 نباشد باید که و عن کم کند و عطا بسیار نماید حتی
 سزاوار رتبه بادشاهان صاحب طاقت است که
 گویند و بسیار عطا باشند چه بخواهند و چه در صورت
 عدم اسباب پیش از حال میباشد با وجود امید حصول
 در عهد استقبال با هم موافق خود و این هر دو معنی در صورت
 استقلال شهریاران و استقلال عدت و آنکه دولت
 و اقبال ایشان محفوظ بلکه مستغنی الوجود است مرفوع
 بجهت مقصد را در جلای لشکر شیها و نهضت ها از یکی
 معتمدان نهضت میست از بند توفیق بجهت آنکه ماده خوف
 زخا در جلای اطراف و از کارها از جمیع وجهات زیاده کرد و
 مرفوع از چه راه در بعضی از اسرار اعلان اطهار است که
 نموده هیچ وجه اخفا و استعرا از این رو انبیا دارند

۲۲
 ما را که بر تاسعت انارخی داشته بران ثابت قدم سازد چنانکه
 هر چه بخواهد در حق ما ملشند و از رتبه بجا بطلان اصابت
 نموده از پیروی حق سر بر نیاند **مرفوع** قلعت ملک با وجود
 کثرت عطا بموجب که این عطا **مرفوع** عطا به شاه
 صاحب خیر است که او را از هیچ کس خوف و از هیچ حار جا
 نباشد باید که وعین کم کند و عطا بسیار نماید حتی
 سزاوار رتبه بادشاهان صاحب اقتدار است که
 کمو عن و بسیار عطا باشند چه خود نزدادن خود در صورت
 عدم اسباب پیش احوال می باشد با وجود امید حصول
 در عهد استقبال با هم موافق خود و این هر دو معنی در صورت
 استقلال نه یاران و استقلال عدت و آنکه دولت
 و اقبال ایشان محفوظ بلکه مستمع الوجود **مرفوع**
 بجه وجهی مقصد را در جنگی لشکرشها به نصرتها از جنگی
 معتمدان نهفته میست ازند **تو فیع** بجهت آنکه ماده خوف
 از حاد و جنگی اطراف و از آنجا که جمیع وجه و همت زیاده کرد و
مرفوع از چه راه در بعضی از اسفار اعلان اطهار است **تو**
 نموده بهیچ وجه اخفا و اسرار این بر او نمیدارند

علاوه بر این که در این کتاب
از طرف اهل خلاف قیاس آمده که اگر در هر
کتابی که در این باب است

علاوه بر این که در این کتاب
از طرف اهل خلاف قیاس آمده که اگر در هر
کتابی که در این باب است

توقيع نام رسم دو تخت واهی مالی انصوب حوالی زیاد کرده
از و لیان آنچه در از دست کسی که در هر موضع و جوامع
عالی نافذ بر خلاف سابق در باره منع باز فلان فقیه از انجمن
مشورت و اطلاع بر سر این معنی و کلت نفاذ پذیرفته توفیق
ازین و که هوای بر برای خود مسلط ساخته است و بنین این معنی
است که چون آن بهیوده رای بیرون آرای بر خلاف نمود
ظاهر مغلوب نفس قاهره بوده و مقرر است که این صنف
از مردمان نامردم که سلطان هوای طبع بر رای خورده کرای
ایشان غالب میباشد هر آنکه قرار دارد و نیست همگان خطا
غلط آید و بسیج وجه صلاح خیر اندیش اینان اطمینان را نشاید مرفوع
سبب محنت اقطاع ابد و سیتور غال سرمد بهر یک از این
خاص با وجود تو اتر انعام عام و جریان مرثوم مقرر حقیقت می
تادر نفوس همگان جای گیر که اولاد و اعتقاد ایشان از در حیطه
حمایت و حوزه رعایت خواهیم داشت استی یعنی هرگاه این
دقیقه حلیله در تخمین همه از قرار واقع است قرار باید که در هیچ حال
از باز ماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آنکه از در گذر احوال
منوای خویشان خویش خاطر اخلاص اندیش مستحش تشویش نمیدارند

علاوه بر این که در این کتاب
از طرف اهل خلاف قیاس آمده که اگر در هر
کتابی که در این باب است

علاوه بر این که در این کتاب
از طرف اهل خلاف قیاس آمده که اگر در هر
کتابی که در این باب است

علاوه بر این که در این کتاب
از طرف اهل خلاف قیاس آمده که اگر در هر
کتابی که در این باب است

علاوه بر این که در این کتاب
از طرف اهل خلاف قیاس آمده که اگر در هر
کتابی که در این باب است

علاوه بر این که در این کتاب
از طرف اهل خلاف قیاس آمده که اگر در هر
کتابی که در این باب است

علاوه بر این که در این کتاب
از طرف اهل خلاف قیاس آمده که اگر در هر
کتابی که در این باب است

میدارند و چون تر زار در بنای ثبات عقیدت جای نداده
 اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند مرفوع از سبب کذاشتن
 نکا بدشتن اولاد ذکر سبب اینست مانند انتمی یعنی عدم پرداخت
 شهر بارش از دکان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خدا
 چنانچه شایان مرتبه ایشانست جای تعجب و تحسین نیست
 خاصه فروگذاشتن در معارج الطاعت معاشرت عامه فرومایگان
 نهی ازین امر ناشایان از پیغمبر بشتر تا که بیرون وقت حال مال در دست
 عهده استقبال ارباب دولت اقبال توفیق شما تحریه زمانه
 نموده احوال روزگار را نشانده انتمی و توضیح این بهمانست
 ملکه دکان را در غیر بحالت تحریه اوضاع و احوال زمانه زمانه
 روینماید و آزمائش نهان اشکارا بنای روزگار که معرفت آن
 عموم این ول خاصه اولاد ملوک ابقایت در کارست جز
 بامیرنش اصناف مردم بر اختلاف طبایع بکمان از فقر و غنی
 وضعیف قوی دست نمیدهد مرفوع به موجب طلال مجسم را
 بضیف و و نه موت و قدرت و مستی رای و پستی فطرت مرآت
 داشته اند و بدین سبب در انحراف اول و مشکوک و اکثرت توفیق
 ازیکه قبل از شکوه نمون نما از مشکاکیت بسوی خدای تعالی

اینها را در بنای ثبات عقیدت جای نداده اند
 اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند
 نکا بدشتن اولاد ذکر سبب اینست
 شهر بارش از دکان با وجود استعداد
 چنانچه شایان مرتبه ایشانست
 خاصه فروگذاشتن در معارج الطاعت
 نهی ازین امر ناشایان از پیغمبر
 عهده استقبال ارباب دولت اقبال
 نموده احوال روزگار را نشانده
 ملکه دکان را در غیر بحالت تحریه
 روینماید و آزمائش نهان اشکارا
 عموم این ول خاصه اولاد ملوک
 بامیرنش اصناف مردم بر اختلاف
 وضعیف قوی دست نمیدهد
 بضیف و و نه موت و قدرت
 داشته اند و بدین سبب در انحراف
 ازیکه قبل از شکوه نمون نما

اینها را در بنای ثبات عقیدت جای نداده اند
 اندیشه را از زمین تفرقه برمی آرند
 نکا بدشتن اولاد ذکر سبب اینست
 شهر بارش از دکان با وجود استعداد
 چنانچه شایان مرتبه ایشانست
 خاصه فروگذاشتن در معارج الطاعت
 نهی ازین امر ناشایان از پیغمبر
 عهده استقبال ارباب دولت اقبال
 نموده احوال روزگار را نشانده
 ملکه دکان را در غیر بحالت تحریه
 روینماید و آزمائش نهان اشکارا
 عموم این ول خاصه اولاد ملوک
 بامیرنش اصناف مردم بر اختلاف
 وضعیف قوی دست نمیدهد
 بضیف و و نه موت و قدرت
 داشته اند و بدین سبب در انحراف
 ازیکه قبل از شکوه نمون نما

درهای حاجت محسوم سپاه و رحمت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوصاً اولیائی ولست بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مرتبانج لایت همگان بجان عدم زنگ از غلبت
عزل خود بقصد استیصار استفسار نماید بوقت
مردمان کار و مردمان علمه از منبر لایات حجت و ادوات
پیکار اند که بجا به یکاری یکی را در نیایم جاداده باهم تمام تمام بکارند
تا آنگاه که متقاضی صلحت وقت صواب بیند بکار درارند و بدین
مشأ به اعمال مقتضای صلاح حال در ساحت اغترال ستراحت
جاداده درنگوداشت همگان فروگذاشت نمایند و در صورت
ضرورت اشتغال شتطره و شمال ساخته در کمال شتعال کرام احترام
کار فرمایند و هر دو صورت جای التزام شکرگزاری و حسن نسبت
نه مقام عدم خوشنودی و کایتمندی نهی و نظیر حاصل توفیق مذکور
ست قصه دستور صائب تدبیر صاحب خامه و شمشیر
محمد ط و زریعقوب خان آخرین و الیایان کشمیر زنده آر
ان سرزمین آسمان نشان از و بوکلاری بادشاه فکک جا
خورشید نشان بالک که قبه کردن کشان جلال الدین محمد اکبر
بادشاه صاحب قرآن انتقال یافت و ستر جمله از ان منیت

می آرد و بدین دست او بر مشین بسته شد و وثایق و
 بیان بدست میگرفت چون او مطلق العنان شد بدفع همگان
 نامزد میگشت اهل خلاف بحر و استماع هم او اعینه تصرف انعطاف
 داده بود ای گمنامی و ناکامی می شتافتند و هر بار که کار بر داری
 او جرب خواه بیایان می آمد و دیگر باره حریفان را دو و لخواه بر
 چشمک زنی و تحریک فیه چندان محک سلسله بدکانی او میگشتند که
 از آن عالم خردمند را که در فنون تدبیر و سیاست متعلقه بوزارت
 ثانی معلم اول می شانتست مجنون آسا مغلول و مسلسل میدشت محمل
 چون این حرکت ناهنجار شانتست نفاق نژاد و لخواه امان که خود را خواهان
 دولت او وامی نمودند چند دفع اتفاق افتاد و این امر منکر مکر
 رونداد وزیر فقید المثال عدیم النظر بر بیل ضرب المثل در سبوق کلام
 بر زبان راند که سلوک این عزیز که از دلالت اهل ضلالت راه
 هدایت و طریق تحقیق بر و مید و دست و ازین راه خود را در سلک
 ملوک حارم سخر طمینه اند با من از روی درستی مثال عینه عاینه حال
 و بهقان این شورش با تر نیم شکنی که بهنگام احتیاج در موسم
 اگر حاجت آید با احتیاج رشتان سائر فصول در کجا داشت و احترام
 این اتمام تمام مبنی و دل و دشته بکار در آرد و بعد از فراغ دسته

فقدان این فن از اینو بیایان
 کوینه ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

و باز و دیده نگاه دارند
 نگر سر صدمه سیکه بر او

و کارگزاران خود میدادند توفیق عذر را بوجه خود غیر بوجه و مسمیة
 است و چگونه معذرت قاتل در باب مقتول بحالت فعل خود با آنکه
 قتل مقبول از باب عقول تواند بود استی و حاصل این توفیق و توفیق
 مطابق منطوق بعضی از احادیث طریقه اهل بیت علیهم السلام
 چنانچه از امام ائمه انام امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که
 در باب غلامیکه موجب فرموده صاحب خود شخصی را بقتل آورده
 بود فرمودند که **وَهَلْ عَبْدُ الرَّجُلِ لَا كَسِفَةَ يَقْتُلُ السَّيِّدَ**
 و لیستودع العبد للشیخ یعنی بایست غلام مرد الا مانند شمشیر
 را بوسیله او را اقتضای نموده غلام را محبوس سازند و در
 روایتی بجای لفظ الا کسفه الا کوصاه وارد است از حضرت
 امام باقر علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای
 اقتضای نمایند و لیکن معقول فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی
النَّفْسُ بِالنَّفْسِ خلاف نیست خطاب است که مراد از این نفس قاتل
 و مباشرت ندارد و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفر است
 علیه السلام که عید مامور را بقتل آرند و سید امر را محبوس ابدی
 نکا بدارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را بر زمین معینه
 محل کرده اند که مراد از این امر است که عادت او

[illegible]

بوصول رسیده بصفتی صلیبه و وصل سازند مرفوع فلان لشکر
از غایت دلوری در کارزارهای مخوف خویش از طلب صفت
و شهنشاه آثار تجلی ظهور می آورد و از زمین تخت بکار میبرد و بنوا بعبادت
معهود در معسکه که عربان از آن بپاگان بپاگان رفو و بقتل انداخته
نخست مبلغ پنجاه هزار درهم نقد بر رسم اقامت با تم با تمام
اورسانند و مرسوم هم او را بریشان مقرر دارند اگر از اولاد و جواد
مانده باشد و الا بنویشان و پیوستگان او و اصل سازند
مرفوع موجب امر مبنی و نفی فلان مبنی از شغل آنها و اجزاء
و قرب و بار حصیت و توشیح غایت است که سماع مار با حرف
سماعت استیز در عقب سماع انداختنیه های مار را بر مردم فایده
ساخت انتهی و تقریر این توفیق است که سراسر اخبار آن شیخ
برگشتار که سبب فوط دروغ بگالی از فروع حتمال وقوع خالی افتاد
و از غایت سبک سری او بی اصل و سرش سری روداده بر سینه
گرائی نمود و چند آنکه از نو اثر سماع خرافات بجای اصل اثرات بار
در حق دور و نزدیک و بد و نیک کار بد انداخته بود که خدا نخواسته
نیت خیر بنیاد مارا در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد و بار آرد
مرفوع بجه استحقاق فرموده اند که فلان تشوّه

عذاب الایک ای تھو مارا مارا
بھائی بھائی اورا

[illegible]

از موده روشن از خواص معتقدان در استخلاص است توفیق
سر این گفته است که پیوسته ما را بر عیوب نهفته ما در پرده اطلاق میدهد
و در از آن آثار آن زیاده بر توان امکان لا محاله میگویند تا غایت
تبعات و لوازم آن در دین بماند آثار از دشمنی دست نزدیک
و دور حسب المقدور میوشد هر فروع چه چیز میان فلان نیکو شام
و نازش و دلالت و حاصل آنست که سبب آن احتمال بعد در بنای
قرین آمده یافته توفیق فراط و دلالت و موجب املال آمده است و
توضیح ابهام این توفیق و قیاس است که نازش یاده باده است
که سرمایه ناز و بود باعث افراط کاشتن مراتب خواهش مایه بود
چنانچه در امثال سایر و مقتبت گفته اند دلالت داعیه الهام
ارسی نمک بسیار شورشی بار آرد و نزدیکی مفرد و وری ثمره سخت
هر فروع بجهت استناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتب
اطاعت و انقیاد معهود در عهد اداهل عصیان و عناد معهود
داشته اند توفیق چنان است که اسی که از فراط سخت روی
با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آسانی و توانایی دعوی
جلالت جلی و خجالت طبعی میکند از انصرام کار با که از عهد تمام
او شود تن با عتواف عجب در نداد و در از قبول امر مطاع بهمان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

Handwritten text in Persian script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و قرار داد که از چهار سو بدانی ناحیه پیوسته داخل اعمال سابقه او نمایند
 تا که لو احق مذکور را از جمهوری معصومه مذکور هفتی که در انبند بقوت
 عین ال امر عابای یکی حال قوی حال سائر محال فایع البال باشند
 مرفوع سبب که این جنایت جانی یا حیانت مالی ام و الا یا نصیبا
 فلان والی و استغفار اموال او برویستونی در کمال
 التکواوی و استقصا صید و زبانه توفیق بوج عقل و شرع
 بر سلاطین و وی الا قدر بحکم و جوب اجضاعت منکره و اشاعت معرو
 و ا حیت که یکی همت بر مقتضای صلاح عام و نظام تمام
 مصروف داشت اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد
 عالم بسوی صلاح آن صرف نمایند انشی یعنی در صورتیکه بقای
 اموال در دست صاحب نفوس شمره بوجه فساد آرام نفس
 و خلل بار نظام آفاق گردد و برابر باب نفوس خیر زیادت و جوب
 دفع ضرر متیقن یا بنظنون ضرورت که آن باویش شمره را از
 تصرف در آنچه از مادی آنست باز دارند و شر مایه او را
 در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزه اودیان پاس ناموس
 نفوس و ابدان صرف نموده یکی را بشناخته تمام صلاح نظام ملکی
 باز آرند مرفوع از چاره حکم جزم بعد اوت فلان که یکی از باب

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مجلس

نقشہ دارانہ و جغرافیہ دارانہ
کتابخانہ دارانہ و کتابت دارانہ
اساتذہ کرام و شاگردانہ

از باب اخلاص درگاه دربار و التماسی و برپستی کو اهی میزند
بصده و بر پیوسته توفیق دشمنی خدا از محال بقدر و کردار او شکار
و چون عداوت خصایص مستلزم عداوت مصنوعات است
در صورت لازم است که مخلوقات آنحضرت را نیز دشمن باشد و دشمنی
خلق خدا بطریق اولی دشمنی با دشمنان را که حافظ و حارث آنست
ملازم دارد و مرفوع فلان درون خراب بیرون آباد که از درگاه ما
برای تحقیق حقیقت نظر داد و خواهان بنواحی بلاد رفته بود و بر موجب
سنوات ثقات تحقیق پیوسته که نعلت قلت دیانت و کثرت اخلاص
کو اهی و ادون جمع نقد
اغراض عین از زلت ظلمه موده و بسبب خای ستمهای کونا کونا
پدید آمدن
بیدار ظاهر تبارکی بر مظلومان رو داشته توفیق آنست
بیدار نیست در دوز دنیا از طرف ما بکشتن سخت نزار و است و در آخرت
من جانب الله بنایت سختی محقوت بشمار و خلود و مرفوع
بچه موجب فرموده اند که نسبت مکرر داده نرسی با نسبت دواهای
مضرت رسانست بدن انسان توفیق جهت بیرون رفتن او از
من جاده رضای ما و جدائی گزیدن از چاهی بواسطی انتهی تقریرین
توفیق است که چون موافقت و موالات بواسطی طبع خود که مخالفت
حکم خدا لازم دارد و از راه متابعت مقتضای رضای دوری گزیده

[illegible]

مصلحت کار خود در
اطاعت و

[illegible]

و همیشه شورت عقل صلاح اندیش مصلحت خود در فرو گذاشت پیروی و
ورای دانش آرای مدیده پدیدت که گزند نسبت انگیزه فرزند از تن و اولاد
مضره و مضموم و مملکت در پیش بل از وجه بیعت پیشیت و پیوستن با مثال
او از خویش پیوندد در مرتبه قطع پیوند خویش هر فوج از چاره شخص
فرموده اند که فلان شخص مع سوم می آید و پیوسته بوده است توحید مستقیم
نخواهد بود توقیع ازین و که هر آنچه بسمع او میرسد بدان ایمان می آرد
انتهی و تبیین این ابهام آنکه انگیزه مردی نادان که بر فرع شبهات اهل نزع
و جدال توانا نباشد و هر آنچه از دروغ و رست و جابر و نوار و اسوع
او گردد بدو نرد و قبول و تردد و توقف آزا در عدا و بودنی
معدود دارد و بی تحقیق و تمیز نیک بدان بدان که و کرد و هر آنکه
از معاشرت معاشر خجالت گوید ضلال جو گشته از سعادت اقرار توحید
بشقاق و انگار آن که رای بگذرود باشد که از طریق عقاید مبدا وجود
و ایجاد و منتهای مصیر و معاد خود خود نموده خویش را از سعادت
و آرزین بی بهره نماید هر فوج دولت خواهان در بار از موجب
صد و راه و الا در باره دور نمودن فلان از حضور بارگاه
بل نزدیکی درگاه درخواه میساید توقیع سبب آنکه از روی حیانت
از راه رای درست بجانب خود و فریب مائل شده است بی نظارت و بی

میرزا محمد علی خان قزوینی

البته که آن زمانگاه ز بهار خواره پیوسته در مقام استناده از
 متن هر استقامت را می صابت کناره گرفته و همواره از بهار استوار
 و در صاف و یکسو گرفته و پیروی راه را در است در قماران یعنی
 مستشاران مؤمن را از دست داده در راهی خیره دارین اهل خانه
 مدار بر سلوک سبیل قاطعان طرق بناده هر فوج بجه و جوامع عالی بچند
 ابواب منزل فلان الی صادر شده تو قیام سبب جبین و در رسول
 بارادر درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوق سعادت مستاده درگاه
 خضر بر چندین گاه در دروازه ادبار خانه خود موقوف و محبوس
 داشته بود بلکه از امید بار و وصول راه دخول محروم و مایوس گشته
 در ضیوت از روی جو یکافات بمنجا دانش حیات آن بی بصیرت سفیه
 بدین پایه تنبیه ضرورت هر فوج بر زبان حقیقت بیان فته که فلان
 بسیار کوی و دشت تا غرث زبان که لازمه کثرت کفایت و راه در خط ما
 بی پایان بگفت تو قیام سبب گردانیدن از زبان در ابا هوامی دهنی تقریر
 این تو قیام است که از خود که استقامت است بنایت همانا محروم و بظرف سفاقت
 بلا امت موسوم پیوسته کشش است کشش است جاذبه طبع منجنت و تصرف
 نقل قلبین با کردش اقتضای نفس و غم منش منش متقلب بدت که باز
 صاحب پنجالت سواهی اقتحام مخاوف و ارتطام همالکت باشد

این است که آن زمانگاه ز بهار خواره پیوسته در مقام استناده از
 متن هر استقامت را می صابت کناره گرفته و همواره از بهار استوار
 و در صاف و یکسو گرفته و پیروی راه را در است در قماران یعنی
 مستشاران مؤمن را از دست داده در راهی خیره دارین اهل خانه
 مدار بر سلوک سبیل قاطعان طرق بناده هر فوج بجه و جوامع عالی بچند
 ابواب منزل فلان الی صادر شده تو قیام سبب جبین و در رسول
 بارادر درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوق سعادت مستاده درگاه
 خضر بر چندین گاه در دروازه ادبار خانه خود موقوف و محبوس
 داشته بود بلکه از امید بار و وصول راه دخول محروم و مایوس گشته
 در ضیوت از روی جو یکافات بمنجا دانش حیات آن بی بصیرت سفیه
 بدین پایه تنبیه ضرورت هر فوج بر زبان حقیقت بیان فته که فلان
 بسیار کوی و دشت تا غرث زبان که لازمه کثرت کفایت و راه در خط ما
 بی پایان بگفت تو قیام سبب گردانیدن از زبان در ابا هوامی دهنی تقریر
 این تو قیام است که از خود که استقامت است بنایت همانا محروم و بظرف سفاقت
 بلا امت موسوم پیوسته کشش است کشش است جاذبه طبع منجنت و تصرف
 نقل قلبین با کردش اقتضای نفس و غم منش منش متقلب بدت که باز
 صاحب پنجالت سواهی اقتحام مخاوف و ارتطام همالکت باشد

و در امور از روی
 و در امور از روی
 و در امور از روی

باشد هر آنکه بادشاها را از داده عطا یا منتی زیاده پرسند
 رعایا و را یا نخواهد بود ^{یا دادن} توقیع پشت این انکار است که مبادا در
 داده هوش بقصای منشیان انسان را بر داده احسان زیاده
 در حق بکنان بسبب کان عدم شکر گزازی ایشان بر خاطر ما گزانی
 کند ^{از منشیان} مرفوع بچ موجب فلان مرد ^{از منشیان} قبل ازل از آن که بغض و تحویل
 غنا نماید یا عنایت شهریار بواب غنی ^{از تو گوی} بنا بر روی روزگار کشاید
 در پله میزان غنی ^{از در اوردن} بنجیده اند ^{از تو گوی} توقیع بوجه آنکه در مایه دیده با و
 میدید پیش از آنکه بادشاه شویم ^{از تو گوی} نهی و تقریر این توقیع است که
 آن سنجیده مرد از داده هم روزگار قباد پد را با وجود چندین
 شاهزادگان از روی کمال کارگاری در مایه نظر شتاق ^{از تو گوی} به بادشا
 میدید ازین و مانیز این در صاب ^{از تو گوی} راسی صاحب نظر را که بدینا گزانی
 قدر و مقدار ازل از آن است ^{از تو گوی} در مرتبه اعتبار اغنی مقبیر میدیم
 مرفوع منشار الحاق اسم فلان از جمله عیان نماید ارا را ^{از تو گوی} شهر و دیار
 در عداد اعدای شهریار چیست ^{از تو گوی} توقیع انشتی ^{از تو گوی} بدین پیوسته از مایه
 عماد پیوندها و مدت دولت جاوید میبایا ^{از تو گوی} حسن آل ساسان
 از یکی آخر شناسان ^{از تو گوی} هتسار ^{از تو گوی} میناید مرفوع ^{از تو گوی} نزه ذکر خیر گشتگان
 از آبار و الا شان ^{از تو گوی} سر و غیر ایشان بطریق ^{از تو گوی} نکرده و ^{از تو گوی} استمراریست

ان سوال در باره سلطان
سید محمد علی

ویدل و دایوین

سر این شهر بر میان بحیث چه با وجود این که این بالغ اهل فیضان جهان
 و جو دست و این قاطع نسل عین اعیان وجود دریا و ظاهراً هر طریقی که است
 و در باطن شکر خلی عیاذ الله و لایزال الله منه و منها هر نوع
 از سبب جرات و جبارت نمایان حضور حشر و وی تجلی است
 صوری و مضموی که عبارت است از غیبت و عیب جوئی فلان حال
 میسر و دانتی وقت سریر این عرض است که بکدام نام یا به
 در حضرت شهر یا چندین از نزد یکان قباب قرب درگاه
 در باب فلان از ارباب اعتبار و در بار ابواب بگویش و
 پژوهش عیوب کشوده اند و ازین غریب تر آنکه نگین بکمان
 در صد و این امر و در کار فرموده اند و قبیح بواسطه اخراج
 اوزار استقامت و اخراج ما از حفظ آبروی او انتهی توضیح
 این توفیق بهم آنکه چون بطور پیوسته که انخیانت آئین از سلوک
 شایسته یقین دانت و دین اخراج حبه لاجرم به موجب این
 جریمه عظیمه مانیر ترجیح جانب انصراف نظر عنایت و انطاف
 عنان رعایت از جهت حمایت او تجویز نمودیم از راه و جوب
 مجازات بتل با د آتش خیانت او تبرک نکاهت آبرو و فرود گذشت
 اعنه خوض بکمان در باب تعرض بنگ حجاب عرض آسایه

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

پایه دانش و ادب و معارف
در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله وانشاء حمد و مدح مرفوع از سبب تقدیم فلان یا کیسینک
افزون بر چهار اجل انش سوال میباید بجهت آنکه شیوه ستوده ملک دوست
اشراف تقدیم ایشان است انتهای تحریر و تشریح برین مرفوع برین وجه که
مقربان درگاه در باب اقدار شهریار تقدیم فلان ناشایسته با وجود
عدم باعث حصول مانع از فرومانگی کوهر و کپاکنی نهاد و فقدان
اصالت و قلت حالت پیشین بر چهر حکیم عظیم المحمل عظیم الشان گمان
جلالت و فضل که جای غایت توقف و تاسف است نهایت تحیر و حیرت
دارند و با این معانی نظر بلاخطه مقتضای شبنم که در حیرت روی که بر
د آئینه اگر اهل بیت کرامت مجرب است سبب تعجب بهمان درنما
زیاده کرد و توفیق سبب اینکه تنبیه معجز سودمندترین و دوای است
استی تبیین و تبیین این توفیق همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
در باره تادیب رباب رجوت و عجاب انفع سازا بواجب است و تعجب
اینکه و ده دانش پژوه درینما به بغایت عجیب نما و غریب است
چون بینی که پسندیده ترین و اسی و اود پسندیت که بفرض محال جای
تعجب خرمندان باشد هر آنکه است عجاب از خود پسندی و عجاب اهل
حکمت و از باب آداب از خوشین بینی صد چندان خواهد بود مرفوع
موجب منع و ابعاد فلان محترم از قرب درگاه بعد از غل غمت ربات

بسم الله وانشاء حمد و مدح مرفوع از سبب تقدیم فلان یا کیسینک
افزون بر چهار اجل انش سوال میباید بجهت آنکه شیوه ستوده ملک دوست
اشراف تقدیم ایشان است انتهای تحریر و تشریح برین مرفوع برین وجه که
مقربان درگاه در باب اقدار شهریار تقدیم فلان ناشایسته با وجود
عدم باعث حصول مانع از فرومانگی کوهر و کپاکنی نهاد و فقدان
اصالت و قلت حالت پیشین بر چهر حکیم عظیم المحمل عظیم الشان گمان
جلالت و فضل که جای غایت توقف و تاسف است نهایت تحیر و حیرت
دارند و با این معانی نظر بلاخطه مقتضای شبنم که در حیرت روی که بر
د آئینه اگر اهل بیت کرامت مجرب است سبب تعجب بهمان درنما
زیاده کرد و توفیق سبب اینکه تنبیه معجز سودمندترین و دوای است
استی تبیین و تبیین این توفیق همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
در باره تادیب رباب رجوت و عجاب انفع سازا بواجب است و تعجب
اینکه و ده دانش پژوه درینما به بغایت عجیب نما و غریب است
چون بینی که پسندیده ترین و اسی و اود پسندیت که بفرض محال جای
تعجب خرمندان باشد هر آنکه است عجاب از خود پسندی و عجاب اهل
حکمت و از باب آداب از خوشین بینی صد چندان خواهد بود مرفوع
موجب منع و ابعاد فلان محترم از قرب درگاه بعد از غل غمت ربات

بسم الله وانشاء حمد و مدح مرفوع از سبب تقدیم فلان یا کیسینک
افزون بر چهار اجل انش سوال میباید بجهت آنکه شیوه ستوده ملک دوست
اشراف تقدیم ایشان است انتهای تحریر و تشریح برین مرفوع برین وجه که
مقربان درگاه در باب اقدار شهریار تقدیم فلان ناشایسته با وجود
عدم باعث حصول مانع از فرومانگی کوهر و کپاکنی نهاد و فقدان
اصالت و قلت حالت پیشین بر چهر حکیم عظیم المحمل عظیم الشان گمان
جلالت و فضل که جای غایت توقف و تاسف است نهایت تحیر و حیرت
دارند و با این معانی نظر بلاخطه مقتضای شبنم که در حیرت روی که بر
د آئینه اگر اهل بیت کرامت مجرب است سبب تعجب بهمان درنما
زیاده کرد و توفیق سبب اینکه تنبیه معجز سودمندترین و دوای است
استی تبیین و تبیین این توفیق همانا بدین سیاق توان نمود که این باب
در باره تادیب رباب رجوت و عجاب انفع سازا بواجب است و تعجب
اینکه و ده دانش پژوه درینما به بغایت عجیب نما و غریب است
چون بینی که پسندیده ترین و اسی و اود پسندیت که بفرض محال جای
تعجب خرمندان باشد هر آنکه است عجاب از خود پسندی و عجاب اهل
حکمت و از باب آداب از خوشین بینی صد چندان خواهد بود مرفوع
موجب منع و ابعاد فلان محترم از قرب درگاه بعد از غل غمت ربات

که بگویند بر روی یکی عایا و یا باز است برای اتصال بر مولات
 باقیمانده و شایسته است که در اینجا و بنا بر آنکه شایسته باشد که
 بهره فلان خبر شود و بعد از آن خبری دیگر نباشد و توفیق بود هرگاه آنکه
 او کلام را در مقام کرد و در جای داده نیتی یعنی چون از آن ناشایسته
 در او این کار رسیدن که در او را عری خبر گفت کسی لاف و کزاف
 رو نمیدهد و سوا می نول بجا در مقام فعل امری از او بمل نمی آید
 باید که سخنان رضا شود و تا آنکه نرسند و خوشین و دیگران
 هر قریح و چسبند فرموده اند که فلان قدیم المحدث است و
 نهایت مراتب اسارت و بدست انتهای یعنی فلان بنده
 درین که پدر بر پدر و داغ بندگی حبیبین که بر ستاری بر میان دارد
 با وجود عدم ظهور عصیان چگونه بنده اواری انواع آزار و نیرازی
 بر و حکم فرموده اند و توفیق بجهت آنکه روح و جیش پرورده است
 و بر آورده تربیت ماست و با وجود این مرتبه جهان از اندیشه اسارت
 مغلط میوزد و انتهای یعنی آنکه آن ده بنده ساسی کفران که در معنی
 است انواع کفرانست در مقام برات و شست همت از حقوق جهان
 ولی نعمت حقیقی حق اسارت بجای آرند و با آنکه ارواح واجب و آبا
 و اجدادش نیز بقوت نعمت عدل احسان آن نکته آل سامان تربیت

این کلام را در مقام کرد و در جای داده نیتی یعنی چون از آن ناشایسته
 در او این کار رسیدن که در او را عری خبر گفت کسی لاف و کزاف
 رو نمیدهد و سوا می نول بجا در مقام فعل امری از او بمل نمی آید
 باید که سخنان رضا شود و تا آنکه نرسند و خوشین و دیگران
 هر قریح و چسبند فرموده اند که فلان قدیم المحدث است و
 نهایت مراتب اسارت و بدست انتهای یعنی فلان بنده
 درین که پدر بر پدر و داغ بندگی حبیبین که بر ستاری بر میان دارد
 با وجود عدم ظهور عصیان چگونه بنده اواری انواع آزار و نیرازی
 بر و حکم فرموده اند و توفیق بجهت آنکه روح و جیش پرورده است
 و بر آورده تربیت ماست و با وجود این مرتبه جهان از اندیشه اسارت
 مغلط میوزد و انتهای یعنی آنکه آن ده بنده ساسی کفران که در معنی
 است انواع کفرانست در مقام برات و شست همت از حقوق جهان
 ولی نعمت حقیقی حق اسارت بجای آرند و با آنکه ارواح واجب و آبا
 و اجدادش نیز بقوت نعمت عدل احسان آن نکته آل سامان تربیت

تر نیست بجهت انداختن بدان پیشی بخیر امان انداختن دولت غفلت نمودن در امور
 از موجب این فرموده که بزرگوار گاه داری و گاه سپاسی از سر بر نفس
 خود از اصحاب بشمار و در حق محبت سوال نموده شود حتی تقریر
 بیان این معروض بدین جهت که حقیقت بزرگان در گاه در خواست غفلت
 خفا از سر بر فرموده شهریار دارند که بر خانه ملوک خاصه پادشاهان عالم
 از است که بقوه اسرار مکنونه پیشین را مانند نفوس غفله خوانند و بدان
 طبایع حسنه یعنی ارباب جرمی طبع اصحاب آن و شهو باجتماع تمام کابد
 توفیق سر این معنی است که جواب هر سر از عطیه ملوک که شتران عفت حفظ ادا
 و نفوس و باطن و ناموس یکی اهل کافیت عازر از زبانی نهانی سائر
 اصحاب نفس که مرید با خفا و اسرار اولی و انسبت تابست سخت
 طبایع آن دانی بزرگوار و دینه دنیا فانی فروخته کرده و مرفوع بچیل
 فرموده اند که در محبت میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات استا و می کافی
 بعمل نایزند حتی تقریر این اجمال آنکه سبیل و الیان و الایات است
 که بمقتضای کار دانی و معامله فهمی عمل نموده سخت برات
 هر یک از کارکنان و عاملان بنظر درست درنگرند و میان
 یکی تکفلان اشغال از کافی و عاجز و کارگر از و بیکار مقدار
 تفاوت اقدار ترجیح و تقضیل نهاده قطعاً بتسویه بکار برسانند

تتمین مینه و سخن غنی بلکه از دعوی نیست غنی باشد بارین صورت
بضرورت در هنگام آن که عطا یا از وساطت تعریف معرفان
وسيلة شفاعت شیعیان بنیاد خواهند بود هر قوع در معرض میان
حاجب میان فرموده اند که دعا در حق ملوک عادل اگر چه بطایر حاصل نشاید
در حقیقت شامل عموم رعایا و بر آیین نهت توفیق ازین و که ما مانند
ارواحیم و رعیت مانند اعضا انتی و تمیز و تمیز این توفیق بهیم است
چون زمره ملوک دادگر و شکر است اجساد عالم را بنظر که ارواح
و یکی رعایا در مرتبه اجزا و اعضا آن اجساد مقرر است که قیام
اجساد و قیام و قیام ارواح منوط است لا حرم دعای کل
بعینه دعای جز خواهد بود هر قوع بدست او نیز که ام رتبه زیاده سر
امروالادرباره فلان از اعیان و ملت حد و ریافته که بایه قدر
و مقدار او از آنچه هست فروتر آرند و دست قدرت و احسن
گوناگون دارند توفیق از اراده و عروج زیاده او بر بد ارج علیا و و
مراتب والا که حصول آن و آیه بالا دست نه در خور بایه است
اوست و ازین بالا ترا که این بایه ترقی توسل نظمها رتزل در جا
قدر و مقدار دولت و او دعای تقلل مراتب قدر او را و لیکن در نظر
پیشین یا نگردارد هر قوع غور رسان حقائق اسرار از رویه صفا را

الکاه که دانند عی خا بود و در
صورت اولی و وساطت و تعارف
اندر سی قاهره الام و تعارف
عطا و کسین و قوع و کسین
سلطانین
حاجب میان فرموده اند که دعا در حق ملوک عادل اگر چه بطایر حاصل نشاید
در حقیقت شامل عموم رعایا و بر آیین نهت توفیق ازین و که ما مانند
ارواحیم و رعیت مانند اعضا انتی و تمیز و تمیز این توفیق بهیم است
چون زمره ملوک دادگر و شکر است اجساد عالم را بنظر که ارواح
و یکی رعایا در مرتبه اجزا و اعضا آن اجساد مقرر است که قیام
اجساد و قیام و قیام ارواح منوط است لا حرم دعای کل
بعینه دعای جز خواهد بود هر قوع بدست او نیز که ام رتبه زیاده سر
امروالادرباره فلان از اعیان و ملت حد و ریافته که بایه قدر
و مقدار او از آنچه هست فروتر آرند و دست قدرت و احسن
گوناگون دارند توفیق از اراده و عروج زیاده او بر بد ارج علیا و و
مراتب والا که حصول آن و آیه بالا دست نه در خور بایه است
اوست و ازین بالا ترا که این بایه ترقی توسل نظمها رتزل در جا
قدر و مقدار دولت و او دعای تقلل مراتب قدر او را و لیکن در نظر
پیشین یا نگردارد هر قوع غور رسان حقائق اسرار از رویه صفا را

باز در این صورت که دعا در حق ملوک عادل اگر چه بطایر حاصل نشاید
در حقیقت شامل عموم رعایا و بر آیین نهت توفیق ازین و که ما مانند
ارواحیم و رعیت مانند اعضا انتی و تمیز و تمیز این توفیق بهیم است
چون زمره ملوک دادگر و شکر است اجساد عالم را بنظر که ارواح
و یکی رعایا در مرتبه اجزا و اعضا آن اجساد مقرر است که قیام
اجساد و قیام و قیام ارواح منوط است لا حرم دعای کل
بعینه دعای جز خواهد بود هر قوع بدست او نیز که ام رتبه زیاده سر
امروالادرباره فلان از اعیان و ملت حد و ریافته که بایه قدر
و مقدار او از آنچه هست فروتر آرند و دست قدرت و احسن
گوناگون دارند توفیق از اراده و عروج زیاده او بر بد ارج علیا و و
مراتب والا که حصول آن و آیه بالا دست نه در خور بایه است
اوست و ازین بالا ترا که این بایه ترقی توسل نظمها رتزل در جا
قدر و مقدار دولت و او دعای تقلل مراتب قدر او را و لیکن در نظر
پیشین یا نگردارد هر قوع غور رسان حقائق اسرار از رویه صفا را

استفسار دلیل این معنی پیدا کند که خبر فرموده که قوام ملک دولت
بمحض فور اموال و کثرت جنود نیست ^{باغی} توفیق بدین دلیل که با وجود
اموال خرد بدین دانش محتاج اند چنانچه بود و مشدد و منویک
اندانستی و تقریر این توفیق است که بادشاه با وجود حصول اعداد
و اموال هیچچیز از استحصال بدین دانش بر وجه کامل شغلیست
چاین دو امر جلیل القدر موسس ممد اساس ملک حافظ و مصلح فرا
دولت انداز عروض مفاسد و موجبات عاده آن از بنیاد نزل و
اعوجاج بصلاح ثبات و استقامت هر فروع بنا بر مقتضای
اطاعت امر مطاع شهریار در بابا صدر فرمان تفصیل تنبییه تذکره
مهجود وزیر که ابواب ستور آردان بحکم بطریق فتح اردو مال میرود که
^{نام وزیر} فرمان عالی نشان بجهت حضور صدور باید توفیق فرمان نافذ بنشین
انفاذ نماید که مهجود وزیر را بهر وجه سود حال او بهیچ حکمت تقابل
داستنق و کار بستن این معنیست که وزیر را بمنزله لباسهای ملوک اندک
از خصوصیات آنها بنیک بد خصائص ایشان قیاس میتوان نمود نهی
و تبیین این ایهام است که پیرایه ظاهر وزیر نموده آر استیکه
باطن با دوا هست زیرا آداب کلی و خاص کل یکی که از دلایل سعادت
فلکیست چنانچه حسن و قبح گردار و گفتار ^{دولت} و وزیر

[illegible]

توضیح آنست رای است رویت بسبب تقویست نهاده
 و مراد هه صورت تدبیر کمال ضعف و وین در بنای پیشرفت کارها
 سرکار راه داده و چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد و توفیر و مختصر تر تقاضا
 عفار و ضیاع محصولات آن بلاد و بقیاع انقطاع پذیرفته مر فوج
 عابد در باب تنظیم و تقدیم فلان با وجود عدم مباحث ترجیح و
 تمیز از قدم نسب و کرم کو در وقت دارن توفیق چون شریف و
 محمد جد سلطان نازل مسند از نسب قدیم انسانیت هر آنکه
 فلان و آشنایان او با بنیان شرف و یرینه بی نیاز اند انتهی
 و تمیز این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
 مزایای نفسانیت که در حقیقت مناسبت فضل نوع انسانیت چنانکه
 اصل و مستند نسب فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر منزه و
 گرامی داشتن ملوک خرد و رخر و مندان پرورش است کان پایه
 سرور از ابرامقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی انسانیت نبوده
 فلان بن علان و بر مرکب این محیط و ابرست مثل سازگرن عظام و استخوان
 عظام منای یعنی خوشنیت و بخش عصامی خود که عبارت است از بخش
 بکالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و همیشه توفیق و خونا
 فرسوده یعنی آبابی گذشته ساز و این عصام نام

توضیح آنست رای است رویت بسبب تقویست نهاده
 و مراد هه صورت تدبیر کمال ضعف و وین در بنای پیشرفت کارها
 سرکار راه داده و چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد و توفیر و مختصر تر تقاضا
 عفار و ضیاع محصولات آن بلاد و بقیاع انقطاع پذیرفته مر فوج
 عابد در باب تنظیم و تقدیم فلان با وجود عدم مباحث ترجیح و
 تمیز از قدم نسب و کرم کو در وقت دارن توفیق چون شریف و
 محمد جد سلطان نازل مسند از نسب قدیم انسانیت هر آنکه
 فلان و آشنایان او با بنیان شرف و یرینه بی نیاز اند انتهی
 و تمیز این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
 مزایای نفسانیت که در حقیقت مناسبت فضل نوع انسانیت چنانکه
 اصل و مستند نسب فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر منزه و
 گرامی داشتن ملوک خرد و رخر و مندان پرورش است کان پایه
 سرور از ابرامقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی انسانیت نبوده
 فلان بن علان و بر مرکب این محیط و ابرست مثل سازگرن عظام و استخوان
 عظام منای یعنی خوشنیت و بخش عصامی خود که عبارت است از بخش
 بکالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و همیشه توفیق و خونا
 فرسوده یعنی آبابی گذشته ساز و این عصام نام

توضیح آنست رای است رویت بسبب تقویست نهاده
 و مراد هه صورت تدبیر کمال ضعف و وین در بنای پیشرفت کارها
 سرکار راه داده و چندانکه از سلوک ناهنجار او مواد و توفیر و مختصر تر تقاضا
 عفار و ضیاع محصولات آن بلاد و بقیاع انقطاع پذیرفته مر فوج
 عابد در باب تنظیم و تقدیم فلان با وجود عدم مباحث ترجیح و
 تمیز از قدم نسب و کرم کو در وقت دارن توفیق چون شریف و
 محمد جد سلطان نازل مسند از نسب قدیم انسانیت هر آنکه
 فلان و آشنایان او با بنیان شرف و یرینه بی نیاز اند انتهی
 و تمیز این مقصد است که مراد از افراد این نوع عالی خواص و
 مزایای نفسانیت که در حقیقت مناسبت فضل نوع انسانیت چنانکه
 اصل و مستند نسب فی حقیقت که هر مرتبت نه جوهر منزه و
 گرامی داشتن ملوک خرد و رخر و مندان پرورش است کان پایه
 سرور از ابرامقتضای فضائل نفسانی و خصائل ملکی انسانیت نبوده
 فلان بن علان و بر مرکب این محیط و ابرست مثل سازگرن عظام و استخوان
 عظام منای یعنی خوشنیت و بخش عصامی خود که عبارت است از بخش
 بکالات ملکی و انسانی عزیز و گرامی ساز و همیشه توفیق و خونا
 فرسوده یعنی آبابی گذشته ساز و این عصام نام

مهر فروع فلان عامل با وجود عدم ابتلائی افت کردی
خود را همانا از روی حسد کری نباشند وانی استنها
دادم تو فتح آن سکین برادرین ماده شقاوت
زیاده اعنی سبک ثقل سامع بر خوشتن پندین
بشدست و نادید و تنبیه او با وجود کمال نباشت
در بطیعه اظهار بلاست ^{ادب دادن او اگر که کردن} بجوئیز سفاقت ناپسند فروع
فلان قائم از طغیان ماده عصیان نراند
بکشف قشاع ترک طاعت قناعت نمینماید
بلکه بغیر خارج آهنگت اراده بغی و سرورج
از پرده بیرون میسر اید تو شیخ فرمان
نافذ بانفاذ تماشگر آن نافرمان بر که سر حشمت
طغیان شور و شربت اصدا ریافت تا باعث
سر برابری سایه بیراهه روان وادی تباہی کرد و فروع
چون فلان نائب هماذریون کاتب دیوان سرکار
بر سبیل تکرار از روی طلب راه یار در درگاه شهریار
یافته ازین رو هماذریون گرفته خاطر و پراننده درون
می ماند تو شیخ همانا هماذریون و آنامید اند که مردان

بیم وصول آن باعمال خود از حیثت اعمال ایستادگان
 بسبب بیخوشی و درازة ایشان مباد از آن اعمال بشمار هیچ که در غیبت
 عیون و حقیقت آن بشمار است نماید و در صورت تسبیح علی ما همی
 باشد که نظم منظوم که خوف سران آن شغل و کور داشته مساوا
 همان شغل باز گردد یعنی شامت خرابی و بیجا سبب استمالی و بیجا
 خطر خسران بفرغ شغل مساویا که اصل شغل را بران آورده و فرغ
 بجه دلیل فرموده اند که شغلان فعال ملک مانع از مخزن اموال
 خویشان و از وجوه خیانات آکنده سازند که با معده بای خود را از نوم
 انباشته باشند تو فیق جهت آنکه تقار آنان بقای حیات آنها
 بمقدار بقای حاجت باشد اما آن انتهی متین این موقع ایها همیز
 است که کار فرمایان آن اعمال که حیات در حق ایشان و او شده
 اند بر نفس مال آن خائنان چندان ایفا کنند که بدیشان محتاج
 باشند و چون بی نیاز شوند هر روز در معرض تلف آید و در حقیقت
 این بدان آنست که چنانچه مدتی بایک که زهر در معده بناید تا نگاه که
 اثر آن بدید آید همچنان عدم تا غیر تمام خیانت در مال و نفس خائن بقا
 آن بمقدار مدت نیازمند می باشد بدو تا نگاه که وقت استغناء از و
 دراید در حال آنکه خود ظاهر نماید هر فرغ بچرخ و فرمودند که فلان

شایع است که در غیبت و بیجا
 و در صورت تسبیح علی ما همی
 باشد که نظم منظوم که خوف سران
 همان شغل باز گردد یعنی شامت
 خطر خسران بفرغ شغل مساویا که
 بجه دلیل فرموده اند که شغلان
 خویشان و از وجوه خیانات آکنده
 انباشته باشند تو فیق جهت
 بمقدار بقای حاجت باشد اما آن
 است که کار فرمایان آن اعمال
 اند بر نفس مال آن خائنان چندان
 باشند و چون بی نیاز شوند هر
 این بدان آنست که چنانچه مدتی
 اثر آن بدید آید همچنان عدم
 آن بمقدار مدت نیازمند می
 دراید در حال آنکه خود ظاهر

و در صورت تسبیح علی ما همی
 باشد که نظم منظوم که خوف سران

و اما بنده و میشد لشکر و در اندیشی نظر فرجام مگر خبر یار که بنده میاید و
از طور امور آتاپسند خرمندان میدانند پس چه بود دیده و دانسته
خلاف نمیده و نگریسته محمل نیز فرموده شود و توفیق چون آورده اظهار
ولاوری مادر سر آفاق اشتها بدید و در نفسش دوست و دشمن
از لطا صلابت و صولت و کثرت سطوت و معایت نفس و قوا کثیر اند
جمعی از به اندیشان که خاطر ایشان از ما جمیعت داشت از اندیشه
پریشان گشته از احساب بشمار خواهند گرفت خاطر خیر خواهان که در
هر صورت خوابان خیر میباشد همین معنی که بیان اطمینان
خواهد پذیرفت قواعد دین تو آتم دولت بود و جاز سر تو مقامست
خواهند یافت هر فروع باعث امر با خرج فلان از زمره خواص کاه
اولیاد و ولتخواصیت توفیق بر معنی آنکه نفایح اسرار سرانهای را
بخشایم حال بسیار فانی بدینمان بینی و بجانی مافوق حده هر فروع باعث
که این کتب امر و الای شهر یار صادر شده که فلان محترم را در همه نهایی
شهر و دیار کو کجی موکشان بگردانند توفیق در همگی محافل عوام و
خواص اظهار مردم و راز کار آمیزش معاشیت با ما و خاصان کند و ده
تا مگر بسبب تحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان ما خلطهای حافی مالی
در بنا امور ملکی مالی راه یابد فروع موجب فرمان خیر فلان عملدار

این است که در این شهر و دیار کو کجی موکشان بگردانند توفیق در همگی محافل عوام و خواص اظهار مردم و راز کار آمیزش معاشیت با ما و خاصان کند و ده تا مگر بسبب تحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان ما خلطهای حافی مالی در بنا امور ملکی مالی راه یابد فروع موجب فرمان خیر فلان عملدار

و اما بنده و میشد لشکر و در اندیشی نظر فرجام مگر خبر یار که بنده میاید و از طور امور آتاپسند خرمندان میدانند پس چه بود دیده و دانسته خلاف نمیده و نگریسته محمل نیز فرموده شود و توفیق چون آورده اظهار ولاوری مادر سر آفاق اشتها بدید و در نفسش دوست و دشمن از لطا صلابت و صولت و کثرت سطوت و معایت نفس و قوا کثیر اند جمعی از به اندیشان که خاطر ایشان از ما جمیعت داشت از اندیشه پریشان گشته از احساب بشمار خواهند گرفت خاطر خیر خواهان که در هر صورت خوابان خیر میباشد همین معنی که بیان اطمینان خواهد پذیرفت قواعد دین تو آتم دولت بود و جاز سر تو مقامست خواهند یافت هر فروع باعث امر با خرج فلان از زمره خواص کاه اولیاد و ولتخواصیت توفیق بر معنی آنکه نفایح اسرار سرانهای را بخشایم حال بسیار فانی بدینمان بینی و بجانی مافوق حده هر فروع باعث که این کتب امر و الای شهر یار صادر شده که فلان محترم را در همه نهایی شهر و دیار کو کجی موکشان بگردانند توفیق در همگی محافل عوام و خواص اظهار مردم و راز کار آمیزش معاشیت با ما و خاصان کند و ده تا مگر بسبب تحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان ما خلطهای حافی مالی در بنا امور ملکی مالی راه یابد فروع موجب فرمان خیر فلان عملدار

عمله از آنکه از اهل رایت و کفایت بود و چون تولیت یکی کارهای
سرکار باز داشتند توقیع آن است فطرت و سنت حکمت از یکا خسته که
از یکسان آن تک نفوس نفیست نه نیست که شایسته خود و طبع خود و وضع که
دو اصل در هر فعل است اول است و بهیچ وجه توجیه این از روی عقل و شرع روا نیست
چنانکه در نوشته هر فروع بسیار از آن حکایت است که در حالت عقلت بر وقت رو قضا
مستعد از نزد یکسان بساطت قرب شهر یار بعد از انکال مرتبه اعتبار قضا است (تویم)
آن توی منفر از پری بسیار بکشت و وسعت و شگاه شروت که از آنکه نظر
طاقت تنگ شکان بنیاد نتوانائی خویش بر با مسایات حست و بدین من
با بهیچ راه میرا به غایت پیچیده هر فروع بهت امر عالی با سقاط فلان
از رتبه خود مرتبه که از غایت بهبوط و انحطاط پایه از آن و ترنات چه چنان
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت است اصالت نژاد و فقدان
استحقاق استعداد و ترقی پایه عالی از درجات متفاوت و معالی که مرتبه از آن
بظرد نیاید بل لا از آن متصو نکرده و نظر داشت هر فروع سالار بسیار
از موجب مرد و نیاید و بقصد بهت بسیار متفاسرینا به توقیع تولیت
عمل طغیان و نشو و اینها به غش و دالات بر نداد و اصالت او میکند
انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه است که اصابت مرتبه نیابت که موجب بسیار
احوال گذشته نوشته مومر عصیان است چه این حالت که خبر بدی که هر

از آنکه از اهل رایت و کفایت بود و چون تولیت یکی کارهای
سرکار باز داشتند توقیع آن است فطرت و سنت حکمت از یکا خسته که
از یکسان آن تک نفوس نفیست نه نیست که شایسته خود و طبع خود و وضع که
دو اصل در هر فعل است اول است و بهیچ وجه توجیه این از روی عقل و شرع روا نیست
چنانکه در نوشته هر فروع بسیار از آن حکایت است که در حالت عقلت بر وقت رو قضا
مستعد از نزد یکسان بساطت قرب شهر یار بعد از انکال مرتبه اعتبار قضا است (تویم)
آن توی منفر از پری بسیار بکشت و وسعت و شگاه شروت که از آنکه نظر
طاقت تنگ شکان بنیاد نتوانائی خویش بر با مسایات حست و بدین من
با بهیچ راه میرا به غایت پیچیده هر فروع بهت امر عالی با سقاط فلان
از رتبه خود مرتبه که از غایت بهبوط و انحطاط پایه از آن و ترنات چه چنان
توقیع بدین سبب با وجود عدم نجابت است اصالت نژاد و فقدان
استحقاق استعداد و ترقی پایه عالی از درجات متفاوت و معالی که مرتبه از آن
بظرد نیاید بل لا از آن متصو نکرده و نظر داشت هر فروع سالار بسیار
از موجب مرد و نیاید و بقصد بهت بسیار متفاسرینا به توقیع تولیت
عمل طغیان و نشو و اینها به غش و دالات بر نداد و اصالت او میکند
انتهی توجیه این توقیع بوجه وجیه است که اصابت مرتبه نیابت که موجب بسیار
احوال گذشته نوشته مومر عصیان است چه این حالت که خبر بدی که هر

او گفته حال این
اصالت او را
مردم

سخنی و بیان گوی شده تو قبیح بکلی غمتهای این مرد از باطن
بیرون می تراود بدون فکر و در وقت انتهی یعنی چون حسب
عزائم او بی مشورت و قصد رخصت راسی روی میست ازین
راه سر تا سر مقامات و از مقوله محالات و تمسکه او بام و
اغلاط باشد فلا محاله یا و هکوی و هرزه درائی جز بدینگونه
حالتی حواله نرود و هر فروع از هر راه منمودند که بنکام
استغال مادر کارهای سر کار فتور و تقصیر و انباید
داشت انتهی یعنی هرگاه ما را پیشگی از شغال ملک مال
مثل رافع شرعاً و حجتاً کسر و لیا استغال رود و بسبب
غفلت ما که از باب تغافل و تجاهل عارف ست تصور فتور
در بنابر اعمال و امور راه باید داد تو قبیح
بواسطه آن که در وقت بازپرداختن کار پردازان را تقصیر
نزدش ننمایم انتهی تا آنکه در حال سراغ بال بسبب
تقریط و تقصیر در شغل تصغیرشان در ضمن تو بیج و تقریط
بدیشان باز نگردد و باعث خلل در بلوغ امل و بلوغ عمل
همنان نشود و هر فروع بعضی از خاصه اختصاص دارا
بکثرت جواز و عوائد سلطان با انتفاع بمنافع و فوائد مرتبه

سخنی و بیان کونی شده توفیق یکی غنیمت های این مرد از باطن او
بیرون می تراود بدون فکر و رویت انتی یعنی چون جمیع
عزائم او بی مشورت و قصد رخصت راسی روی میست ازین
راه سر تا سر مقالات او از مقوله محالات و تبسله او بام و
اغلاط باشد فلا محاله یا و کونی و هرزه درانی جز بیک گونه
حالی حواله نرود و هر قریع از چاره منبره بود نذکره بنگام
اشتغال مادر کارهای سر کار فتور و تقصیر و انباید
داشت انتی یعنی هرگاه ما را پیش از اشتغال ملک مال
مثل رفع شرعاً و حجب کسر و لیا اشتغال رود و سبب
غفلت ما که از باب تغافل و تجامل عارف ست تصور فتور
در سایر اعمال و امور راه باید داد توفیق
بواسطه آن که در وقت بازپرداختن کار پردازان را تقصیر
نرزش ننمایم انتی تا آنکه در حال سراغ بال سبب می
تقریط و تقصیر در شغل تقصیرشان در ضمن توبیخ و تفریح
بدیشان باز نگردد و باعث خلل در بلوغ امل و بلا عمل
همکنان نشود و هر قریع بعضی از خاصه اختصاص دارا
بکثرت جو از و عوا اند سلطان با انتفاع مینافع و فوائد مرتبه
۱۲

[illegible][illegible]

مرتب خلافت و نیابت مستولیان اعمال و انیانی لغایت بیجا و بیوحد میسرند
تو جمع بود که اطلاع با علم الحقین پیوسته که یکی این انعام و فضائل
ستراسر روزگار و عمر دار بقائه دیگر زده علم و عمل و کمال عالمان میرسد بر
نی نماید هر فروع عامه رعایا و دایا میگویند که با دوشاه محسنه عشق و از یکی
جهانینان جز نبشت در کار خود و بر بصیرت بودن فرمانبری و با آنکه با دوشاه
در نهایت فراخ خاطر و رحمت بدست رعیت در غایت لقب و شرفت جان
و تن و آن آسایش نظیر این افتخار و از آتش نیست انتهی و چه تقریر این
مرفوع نیست که خسران از یکی فرمانبران جز بدستی عقیدت و عدم
در خدمت مسایر امور سلطنت بانهایت و استکی بصیرت در اطاعت و امر
سلطانی قناعت نیکند حال آنکه گرفتاری عایا بکار ستاری ایشان
در عین تعب کشی و رنج برداری و تحمل ز بار بی اضطاری مثل رقاب حال
و فراغ بال و کونیت چه قیاس حال فارغ بشاغل قیاس مع الفارق
ست نزد عاقل و لایسان بینا مصرع عین نقیصه و از کجاست تا اینجا
تو قیام عامه در کثرت بسیار اند و یکی مشترک در یک کار و پادشاهان یک
و بی شمتا و هر یک از عامه منتظر دارند بهمت خود و بهمیافتند یافته میان یکی
هموم بگمان شرم یکی از ایشان منقضی میکرد و بهمیافتد با مور ایشان و عینیت و
بافی نمانده در امور ایشان با وجود و فور آنها بر با بقیه زند اسیر که در آن وقت قصیر

[illegible]

باشند بمشین این توفیق علی الاجمال است که کافه ناس محبت و بهشت را ندو
 با وجود هیچگاه هم متعده نمیکند بیکار و در همه کار و بادشاه با وجود یکتائی در وقت
 جمیع قصد ما و نیت ما خود را محسوس و پراکنده داشته در تدبیر و تمام امور معنوی دم
 و قصد هر یک از مملکتان بزودی بسر آید هرگاه هم مقصود ایشان بلیه قصد های
 مشککه و با و تا با اعتبار کنیز متعلق که پیوسته به تمام نظام و نظام ملک کل و نظیر
 تمام کل از سبب بصر عام نیست بسبب آنکه در اینجا خبر داده از سرجام کارانام هیچ
 دقیقه از دقائق سیاست هم خبر با وجود داخل و با تمام آنکه محبت گرفت گیر بر صورت
 تقریب و تقصیر آن توان گفت هر فروع هر چه با فلان سیاق خبر نام چنان
 بموقف عرض میرسد قبول آن توقف مینماید توفیق خبر نزد تحقیق پیوسته که از
 صرف نقد جان نیز در راه ما بغایت خوار است نیکوتر برستار یک مدکار داشته
 بیکار و خبر در باشد بپند که مرگت خود بدین باینست اوارست هر فروع و نتوان
 خوشتر از کاین محبت بر لوازم حصیان طغیان باطل و مازند توفیق بدست
 اظهار تو و باینست طوطا امارات است اعتراف صد زحمت که مرگت با وضوح
 بخشاست کنش که نشان از همه فروع در نیوا جمعی از کار بد کارگاه الا امده
 عیاضت باری تعالی و منیر حوال من مان از من منیر منیر منیر منیر منیر منیر
 احسان شهر یار در شد خنده سرحد ما و رفع فتنه و فساد و فساد و فساد و فساد و فساد
 و دشمنان دفع جوهر کاران سجا آردند توفیق بهمان مملکتان مینماید که انگاه بر

[illegible]

ایمان و سعادتی که در این عالم است
و از آنجا که این عالم است

در میان سلوک سبیل طاعت بود که او که نیکو کار لازم نموده بر ملکوتی
 نامی ساختن و در حقیقت ایشان چه فرموده بل در باطنی جسابند و او خود از جمیع
 وجوه و جهات بهمت حمایت رعایت به عسرت بران و حوائج قوت داده اکنون باید که
 ما هم که ایشان را فائز شد غایت ما بر وجه احسان جهان کائنات اظهار نشان
 بکنان و جویان و هر چه در فروع فلان عالم که در باره او عالم الایمان است در
 صادر شده است از انکافان در کمال است با بعضی حال و سبیل که از فروع حجاب
 او نبوده و تشریف جو این یافته و با حجاب که در پیش تنه افرانواع جدلی نموده و
 استقبالش به لالت مطابق مقتضای حال شرافت بر سرور مال دارد
 اعلام موجب التزام در گاه در خواسته می نمایند توفیق آن تبار کار بنما
 عمل عامه و خود رعایا وجود بر ایا خاصه آنانکه از جور گشته کان
 بجان آمده نرد او و ظلم می رفتند بر درگاه خود و موقوف و محبوس نموده
 از اذن دخول محروم و مایوس می داشتند لاجرم مجرم این جرأت و
 حکم وجوب جزای اعمال این مثال عالی بر نموجب نفاذ یافت
 چندین در درگاه منکوب و محجوب بوده باشد که باو ایش کرد از انکار
 خود که نسبت بر بدوستان خویش بعمل آورده از حجاب که بر بدوستان
 وی اندر یابد هر قوع خبر خواهان خواهش آگاهی برین امر نهان
 دارند که در شب گذشته بر زبان شهریار گذشته که از فلان نفس خوشتر

[illegible]

خویش را من نیم توقع ظاهر شد که آن گدایان بسیار خات
بجبال غایتند و مفتون نیست انبی تو بعد این توقع است که هر آن که
باطن از دوستی مال ملوک باشد ظاهراًست که بقضای این قضیه حقیر
دوست دشمنان در حقیقت دشمن دوستان باشند هر آینه
مال کارش پشمی دوستان خواهد انجامید مرفوع مزاج
فابیس ناب فرموده شهر بار از تختگاه شطرحصد تن از مردان پیشاور
کار آزموده برای بندگی درگاه بعد از نکرار میخان اعتبار اختیار
نموده بدینست که بدرگاه آمده حاضر اند در باب آنان فرمان صیت
توقع بکنار آگاه سازند که خاطر خواه اصلی از خدمت این درگاه
مخص محبت ته دلی و اخلاص عقیدت جلیل ست نه خدمت بدنی و
پرستی کارها هر سی اضطاری و دورا چور و تفضلات نظر بلا خطه
این بنیت انهی توجیه این توقع است که چون ترتیب و انت مسومه نمود
مستموم به خدمت و بر بنیاس سائر عطا یار شتا فقه ما یکی پرستاران
وابسته بصورت ثوق بر علاقمندی مستلیم و واد با طبیعت نه
استعدادی ۱۲
استعمال جوارح و اعضا را نیز خواهند باید که دیده و دانسته در بند
شروع نمایند و اخبار است آنها پر خذر بوده بدون بصیرت
انده ابدین تجارت کنند مرفوع فلان نسبت خیانت تجویله ار

[illegible]

فرموده خبر محکوم و فرمان بر فلان کنه و چون آنکه
برو حکم مفرمان و الهوده توقیع سبب
ست یاخته و کیستند این نامه را طالع عامی نامه
تقراین توقیع است که تالیف و تالیف است
خود پستی و شد و وفایت فراخند لی بعد از کثرت غلبه شعی طاعت
زیاده سوری و پستی او کرده و چون آنکه سبب یکی طرف
قدرت و تنگی حوصله طاقت و غنائی خود را که از طرف غنائی
مست بر پایه استغنا از نامه ساخته لایم بحکم این حرارت بر موی
و جوب تنبیه غافل عقوبت او با علل و سافل تجویز فرموده و بر
آن فرومایه از یر دست او نموده ایم مرفوع بحسب معرین
بیان حقیقت حال مردم فرموده که فلان یکو محض سزاوار
غایت مراتب غنایت و اعلی درجات رعایت باشد و چنانچه
فلان بد اختر سخی سفل در کات بی لطفی و نامهربانی ماکر و توقیع
سبب آنکه هر دو در غایت مرتبه نصیحت و عنایت انداختی
توضیح این ابهام بدینوجه است که نزد ما تحقیق پیوسته که این
وفاق این که خواهان دولت ما و دولت خود را مانع است در کمال
پهلو دینی و خیر و برست آن نفاق سرشت در اقصای مایه

این نامه را طالع عامی نامه
تقراین توقیع است که تالیف و تالیف است
خود پستی و شد و وفایت فراخند لی بعد از کثرت غلبه شعی طاعت
زیاده سوری و پستی او کرده و چون آنکه سبب یکی طرف
قدرت و تنگی حوصله طاقت و غنائی خود را که از طرف غنائی
مست بر پایه استغنا از نامه ساخته لایم بحکم این حرارت بر موی
و جوب تنبیه غافل عقوبت او با علل و سافل تجویز فرموده و بر
آن فرومایه از یر دست او نموده ایم مرفوع بحسب معرین
بیان حقیقت حال مردم فرموده که فلان یکو محض سزاوار
غایت مراتب غنایت و اعلی درجات رعایت باشد و چنانچه
فلان بد اختر سخی سفل در کات بی لطفی و نامهربانی ماکر و توقیع
سبب آنکه هر دو در غایت مرتبه نصیحت و عنایت انداختی
توضیح این ابهام بدینوجه است که نزد ما تحقیق پیوسته که این
وفاق این که خواهان دولت ما و دولت خود را مانع است در کمال
پهلو دینی و خیر و برست آن نفاق سرشت در اقصای مایه

از جمله خبر محکوم و فرمان بر فلان کنه و چون آنکه
برو حکم مفرمان و الهوده توقیع سبب
ست یاخته و کیستند این نامه را طالع عامی نامه
تقراین توقیع است که تالیف و تالیف است
خود پستی و شد و وفایت فراخند لی بعد از کثرت غلبه شعی طاعت
زیاده سوری و پستی او کرده و چون آنکه سبب یکی طرف
قدرت و تنگی حوصله طاقت و غنائی خود را که از طرف غنائی
مست بر پایه استغنا از نامه ساخته لایم بحکم این حرارت بر موی
و جوب تنبیه غافل عقوبت او با علل و سافل تجویز فرموده و بر
آن فرومایه از یر دست او نموده ایم مرفوع بحسب معرین
بیان حقیقت حال مردم فرموده که فلان یکو محض سزاوار
غایت مراتب غنایت و اعلی درجات رعایت باشد و چنانچه
فلان بد اختر سخی سفل در کات بی لطفی و نامهربانی ماکر و توقیع
سبب آنکه هر دو در غایت مرتبه نصیحت و عنایت انداختی
توضیح این ابهام بدینوجه است که نزد ما تحقیق پیوسته که این
وفاق این که خواهان دولت ما و دولت خود را مانع است در کمال
پهلو دینی و خیر و برست آن نفاق سرشت در اقصای مایه

شش و سازند انتهی باغش و فور مصارف و حراست
آن سرزمین که صعبترین ثغور و مخوفترین ^{راهها} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳}

بین ایشان بجهت نزد کاروان بخار و آید و شمع مردم آید یار
 بقدر در بندگی کلان فاصله که آشته در واره در خوران از آن
 بران نصب نمودند چنانچه هرگاه قافله از دشت ترکان بلاماتا
 و سائر اقطار شمال بایران آید یا از ایران بدانشینت قاجان و آید
 بکشایند و بعد از مرور و قافل باز بفضل نمایند چنانچه اکنون نیز این
 طریق مسکوت و از انوقت باینجای صد هزار سپاهی تزار کار
 بدان صدمه بخورده که موازی کبک از تن از احاد لشکر ایران بنگاه بانی
 ان سرحد و محافظت بند و سد اشتغال میدارند و این سدا
 پارسیان در بند تحر و در بند آهنگین ترکان میور و قابو و بعد
 باب الابواب و باب الالان کونیه مرفوع بجهت ستاد در باب
 هزار و عملد که درین شیوه استادست فرموده اند که همه بیرت
 او در هم مختل شده و تمام همام عملش ضایع و مهمل گردیده
 توفیق بمانسیده که سر تا سر و زور کار بترش بجا می میکند
 و همه سدا نقش درستی بخبری باور سر سری سپری میگرد
 مرفوع بر زبان حقیقت بیان از چهره رفته که بهره فلان ششم
 از مال جاه خود بعضیه بهره اشجار و نباتات است از برق خلک یعنی
 برق اربابی بداران توفیق مستحقین از مال جاه خود منع مینماید

این توفیق بوجهی است که چون کتاب یکی آنچو است
 بیرونی خواست حق نبوده بلکه آنرا از داخل سر ام محض
 حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه
 بیاد آمده هم بسادی و بدیعین از همان راه که آمده بود
 بهمان طریق باز کرد و مرفوع و ملحوظان در گاه درخواه
 بیان موجب صد و راء و الابد و نمودن فلان از حضور
 در گاه دارند توفیق موجبش است که از راه تخریج و قرب
 میل نموده انشی یعنی چون بگاه استشاره از پیروی راه دست
 روان دست بهنجار یعنی مومنان استشاره و از متن صراط مستقیم
 و رای صائب و روقیه صادق کنار گرفته و در ماده عدم
 دلالت خیر شده و این و ارباب استخاره بر این فی جاده
 خیر بر طریق قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
 ناکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت
 دور است بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب به جهت ضرورت
 مرفوع بموجب که ام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
 مقتدیان دیوان مظالم در یکی مخافل شهر و دیار تشهیر نموده
 بقیع ترین وجهی منکر و حضور معارف سز زشت و نقیب چ نماید

این توفیق بوجهی است که چون کتاب یکی آنچو است
 بیرونی خواست حق نبوده بلکه آنرا از داخل سر ام محض
 حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه
 بیاد آمده هم بسادی و بدیعین از همان راه که آمده بود
 بهمان طریق باز کرد و مرفوع و ملحوظان در گاه درخواه
 بیان موجب صد و راء و الابد و نمودن فلان از حضور
 در گاه دارند توفیق موجبش است که از راه تخریج و قرب
 میل نموده انشی یعنی چون بگاه استشاره از پیروی راه دست
 روان دست بهنجار یعنی مومنان استشاره و از متن صراط مستقیم
 و رای صائب و روقیه صادق کنار گرفته و در ماده عدم
 دلالت خیر شده و این و ارباب استخاره بر این فی جاده
 خیر بر طریق قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
 ناکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت
 دور است بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب به جهت ضرورت
 مرفوع بموجب که ام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
 مقتدیان دیوان مظالم در یکی مخافل شهر و دیار تشهیر نموده
 بقیع ترین وجهی منکر و حضور معارف سز زشت و نقیب چ نماید

این توفیق بوجهی است که چون کتاب یکی آنچو است
 بیرونی خواست حق نبوده بلکه آنرا از داخل سر ام محض
 حاصل نموده بر آن بر طبق منظومه مشهوره مصرعه
 بیاد آمده هم بسادی و بدیعین از همان راه که آمده بود
 بهمان طریق باز کرد و مرفوع و ملحوظان در گاه درخواه
 بیان موجب صد و راء و الابد و نمودن فلان از حضور
 در گاه دارند توفیق موجبش است که از راه تخریج و قرب
 میل نموده انشی یعنی چون بگاه استشاره از پیروی راه دست
 روان دست بهنجار یعنی مومنان استشاره و از متن صراط مستقیم
 و رای صائب و روقیه صادق کنار گرفته و در ماده عدم
 دلالت خیر شده و این و ارباب استخاره بر این فی جاده
 خیر بر طریق قاطعان طریق رفته ازین رو راه قرب اینگونه مردم
 ناکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت
 دور است بلکه تادیب تنبیه این ششی بی ادب به جهت ضرورت
 مرفوع بموجب که ام جنایت فرموده اند که فلان ظالم را از
 مقتدیان دیوان مظالم در یکی مخافل شهر و دیار تشهیر نموده
 بقیع ترین وجهی منکر و حضور معارف سز زشت و نقیب چ نماید

باران و ورش آباد و زان را گرمی شدت و تنیدی شدت بود
 سه طکت منزل من نیست دل من بدول فرموده اند و من بطریق قضای
 و حال مقام که یکی بیکه التیام داشته اند و بطلب حق
 نهاده ام و حق مقام بجا آورده و توفیق اگر چنان از آرد و مرد در
 منزل کوتاهی مدت شرط ضیافت بجا آورده و درسم نزول
 و اقامت ما داده و اختری بطریق دعوی خود حق مقام داده
 ولیکن با نیز اوراد و وسعت آباد امنی ما با با ضافت طول مان
 ضیافت نموده ایم و اما بفضل احسان که شیوه ننموده و شمران
 آل ساسانت باید که نخست بنا تحصیل و وصول تحصیل حصول آن بر
 معنار ادار مع و نما نهاده انگاه تمهید و تانیه اساس شکر و سپاس
 پر دازد و در مقام رضامندی خرسندی شده ابواب شکایت
 و ترک رعایت حق عنایت مسدود سازد و هر فروع جردادین
 زرسی پدر برادران رضاعی قبا و معروض میدارد که مرسوم
 از دیوان عطاء قبا و دفعه نخست هفصد درهم مقر افتاد و با ضافه
 چندین کشت تا فرجام روز کارش بر چهار هزار درهم قرار گرفت و در
 سال سوم جلوس فرخنده شهریار که با بقای کیتی بار باشد
 بسبب رعایت جانب منسوبان حشران با ضمی یک دفعه با ضافت

این مقام که یکی بیکه التیام داشته اند و بطلب حق
 نهاده ام و حق مقام بجا آورده و توفیق اگر چنان از آرد و مرد در
 منزل کوتاهی مدت شرط ضیافت بجا آورده و درسم نزول
 و اقامت ما داده و اختری بطریق دعوی خود حق مقام داده
 ولیکن با نیز اوراد و وسعت آباد امنی ما با با ضافت طول مان
 ضیافت نموده ایم و اما بفضل احسان که شیوه ننموده و شمران
 آل ساسانت باید که نخست بنا تحصیل و وصول تحصیل حصول آن بر
 معنار ادار مع و نما نهاده انگاه تمهید و تانیه اساس شکر و سپاس
 پر دازد و در مقام رضامندی خرسندی شده ابواب شکایت
 و ترک رعایت حق عنایت مسدود سازد و هر فروع جردادین
 زرسی پدر برادران رضاعی قبا و معروض میدارد که مرسوم
 از دیوان عطاء قبا و دفعه نخست هفصد درهم مقر افتاد و با ضافه
 چندین کشت تا فرجام روز کارش بر چهار هزار درهم قرار گرفت و در
 سال سوم جلوس فرخنده شهریار که با بقای کیتی بار باشد
 بسبب رعایت جانب منسوبان حشران با ضمی یک دفعه با ضافت

این مقام که یکی بیکه التیام داشته اند و بطلب حق
 نهاده ام و حق مقام بجا آورده و توفیق اگر چنان از آرد و مرد در
 منزل کوتاهی مدت شرط ضیافت بجا آورده و درسم نزول
 و اقامت ما داده و اختری بطریق دعوی خود حق مقام داده
 ولیکن با نیز اوراد و وسعت آباد امنی ما با با ضافت طول مان
 ضیافت نموده ایم و اما بفضل احسان که شیوه ننموده و شمران
 آل ساسانت باید که نخست بنا تحصیل و وصول تحصیل حصول آن بر
 معنار ادار مع و نما نهاده انگاه تمهید و تانیه اساس شکر و سپاس
 پر دازد و در مقام رضامندی خرسندی شده ابواب شکایت
 و ترک رعایت حق عنایت مسدود سازد و هر فروع جردادین
 زرسی پدر برادران رضاعی قبا و معروض میدارد که مرسوم
 از دیوان عطاء قبا و دفعه نخست هفصد درهم مقر افتاد و با ضافه
 چندین کشت تا فرجام روز کارش بر چهار هزار درهم قرار گرفت و در
 سال سوم جلوس فرخنده شهریار که با بقای کیتی بار باشد
 بسبب رعایت جانب منسوبان حشران با ضمی یک دفعه با ضافت

فرجام نگرم لازم و هو افقت بعضی از آنان چه جای بستانان بود
 و گفت تحقیقات نهاد شود از نابل محال است مثلاً مصفی نور
 سرشت که مستقر ایشان جز از ارام شیوه دین بود ایشان رسیدگی
 نباشد از شهر یار خود بجا است و انی را باب تدین و ناکه خرسند
 ملکه و اصحاب درایت و کفایت از خبر و سوامی تصرف عزم ملوک
 بعضی اصلاح شغال مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزان و
 بذل است مالکانه بکینه عمارات بلاد و زراعت غنیات عمارات
 منوع نباشند و از باب تحصیل امور و از العدابت از ملک و اگر همین نظر
 کارهای تنظیاتی و غوررسی معاملات و ادوایان اعانت و اغاث
 طالبان اصلاح فساد و ترویج کسب و یکی عباد و بلاد خواهند و اگر
 تربیت پژوه جز نقد ملک تبر و و قضیه و لوی تنزه و تفریح توقع
 نمایند و جمعی تن آسایان جز اخراش موجبات راحت آسایش
 و تسبیح اسباب آسایش و آرامش در معاشرت اهل عفا و
 طرب و محالطت اصحاب رود و کسر و از خبر و نپسندند
 و خداوندان و دعا و حرب و اصحاب طعن و ضرب از پادشاه
 همین استعمال شیف و شمشیر و امین سرش در بختان
 و غلط با مردان مرد در بزم میسر و ان نمیرد و خواهند

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين

در بیان شکوه ما غنا محموده بلکه آب جگر کشیده و هر فوجی
وکیل سروده اند که غنای ما در باره غلایان پیشه آید و شش
بدان پیشی بخوبی نیست خیر خواهی و لیاری دولت بلاد شاهی تربیت
یقین پیوسته تو قبیح بدین وجه که شدت رغبت باطنی او به تمام
شکالی از غفلت حال او ظاهر و پدیدست و خواهش وقوع
زلزل و حصول غارت با و دیار شامان گردار و گفتارش نمایان
و هویدا مرفوع موجب منع و زجر فلان مغرب را فروختن باز
خشم و غضب شهریار بختار ملائم طبع و موافق مزاج به کلام اظهار
عدم رضا نسبت بغلان مختشم حیثیت تو قبیح تا در هنگام کجبت از
یار و یاور جدا نمائند انشی و تقریر این تو قبیح آنکه چون بکمان شیوه
استوهر را مرضی دانند هر اتنه از هر راه که رود و در آمده بوسیله
خوش آمدگویی در مقام رضا جوئی مانشوند و بامید حصول محبت
مقتضای وقت و حال مردمان را به موجب نفس الامری از
خود رنجانند نرفته رفته بطریق این سلوک ما بهنجار طریقی و سستی
و ایداد یاران باشند ایدیل ابواب دشمنی و ستان چو را
بیگانه گی شناسایان بکشادگی گراید و چون لوازم و از ثونی روزگار کا
خود کرده نوبت ایداد بدیشان رسانند سایه توجیه خیر و ان از سر نشان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
آل محمد الطيبين الطاهرين
در بیان شکوه ما غنا محموده بلکه آب جگر کشیده و هر فوجی
وکیل سروده اند که غنای ما در باره غلایان پیشه آید و شش
بدان پیشی بخوبی نیست خیر خواهی و لیاری دولت بلاد شاهی تربیت
یقین پیوسته تو قبیح بدین وجه که شدت رغبت باطنی او به تمام
شکالی از غفلت حال او ظاهر و پدیدست و خواهش وقوع
زلزل و حصول غارت با و دیار شامان گردار و گفتارش نمایان
و هویدا مرفوع موجب منع و زجر فلان مغرب را فروختن باز
خشم و غضب شهریار بختار ملائم طبع و موافق مزاج به کلام اظهار
عدم رضا نسبت بغلان مختشم حیثیت تو قبیح تا در هنگام کجبت از
یار و یاور جدا نمائند انشی و تقریر این تو قبیح آنکه چون بکمان شیوه
استوهر را مرضی دانند هر اتنه از هر راه که رود و در آمده بوسیله
خوش آمدگویی در مقام رضا جوئی مانشوند و بامید حصول محبت
مقتضای وقت و حال مردمان را به موجب نفس الامری از
خود رنجانند نرفته رفته بطریق این سلوک ما بهنجار طریقی و سستی
و ایداد یاران باشند ایدیل ابواب دشمنی و ستان چو را
بیگانه گی شناسایان بکشادگی گراید و چون لوازم و از ثونی روزگار کا
خود کرده نوبت ایداد بدیشان رسانند سایه توجیه خیر و ان از سر نشان

مقدمه از آن بدین
که در این کتاب
در بیان...

باز کیر و ناچار بی یار و مدد کار بمانند و آنان فرصت یافته و ما را از درگاه
همگان برانند هر فروع باعث سز نشنیدن و در رسوا ساختن
صاحب این نظام در سبک جمیع و محافل شناو یکنانه و عالم و
جابل صیت توفیق بهار سید که آن در بر بفریاد رسی متظلمان
اصلا اقبال نشینما بد بلکه دادخواه ما را خوا و ناخواه بر درگاه خود
نکا پشته نزد خویشین راه نمیدهد و بسبب رویداد خود اندیشه
اخبار را بدنامی در سائر آفاق و افطار رو امیدارد هر فروع عی
فرموده اند که میباید که هیچکس از او لیارد و ولت بهر کام از جلیغ
خدمات اگر چه دشوار باشد اظهار ملال ننماید یعنی بنابر آن ملوک
در سلوک طریق فرمانبری است که در بواطن خویشین چه جایی ظهور
صیحت و غیرت را راه ندهند خصوص خدمات مروج بهر چند دشوار بود
از کار باشد هیچ جا آثار تهاون و توالی و امارات عجز و ناتوانی از
صفحات پیشانی خویشین ظاهر سازند توفیق بواسطه آنکه مبادا
دلایل مادی و وقت عطا یا بسبب نصیحت و تفرات ایشان از قبول آن خدمت
گسرافت و رحمت اقبال ننماید و تفرات یعنی آنکه بسبب ازین
لغزشی است که چون لغت عطا یا و تقویت و تضعیف
نصیب مراتب بدیشان رسد نظر بلاخطا و در معنی مذکور

مقدمه از آن بدین
که در این کتاب
در بیان...
نظام...
اصلا...
نکا...
اخبار...
فرموده...
خدمات...
در سلوک...
صیحت...
از کار...
صفحات...
دلایل...
گسرافت...
لغزشی...
نصیب...
نظام...
اصلا...
نکا...
اخبار...
فرموده...
خدمات...
در سلوک...
صیحت...
از کار...
صفحات...
دلایل...
گسرافت...
لغزشی...
نصیب...

در بیان...
نظام...
اصلا...
نکا...
اخبار...
فرموده...
خدمات...
در سلوک...
صیحت...
از کار...
صفحات...
دلایل...
گسرافت...
لغزشی...
نصیب...

در ظاهر راه خطور باد
 در وقت وجوب اخراج
 آن جهت استی نظری که می از راه خود میگذرد یا از وجه نظر
 بصلحت عین فرموده اند که بسبب که از آنده کان اموال عینیت
 از ارتفاعات مساز جهات است که چون وقت اخراج اخراج
 عرایضی احوال ادای تمامی آن بدین را که در حقیقت فرض عینیت
 واجب فوراً مقتضای است بطریق دیگری دفع الوقت در آن
 رواند از نه توقعی بحث منع از این امر ممنوع است که اگر شطاب
 ادای آن در یک دفعه مواخذ شوند در احوال احوال ایشان نمود
 بر همینکه در بخان باشد در بر یک ریزان موسم خزان استی و تقریر
 این توقعی است که صلاح حال و مال بکشان در ایصال بکن
 آن مال انحصار دارد در چه در صورتیکه مجموع آن بخواهد ای آن بعلت
 مدافعتا خیسرا افتاده باشد بیک دفعه تحمل نمایند لامحال
 بکن در یک حالت سلب الاموال و منکوب الاموال کردند
 و کثرت فقر و قلت غنا علت نخ و عتابل باعث هلاک و فساد
 ایشان شود از کلمات مؤخره بلیغه احمد بن حسن میمند می زیر
 ال بکنگین است که در جواب عرضند است عایاد و نیای قیام نمود

در وقت وجوب اخراج
 آن جهت استی نظری که می از راه خود میگذرد یا از وجه نظر
 بصلحت عین فرموده اند که بسبب که از آنده کان اموال عینیت
 از ارتفاعات مساز جهات است که چون وقت اخراج اخراج
 عرایضی احوال ادای تمامی آن بدین را که در حقیقت فرض عینیت
 واجب فوراً مقتضای است بطریق دیگری دفع الوقت در آن
 رواند از نه توقعی بحث منع از این امر ممنوع است که اگر شطاب
 ادای آن در یک دفعه مواخذ شوند در احوال احوال ایشان نمود
 بر همینکه در بخان باشد در بر یک ریزان موسم خزان استی و تقریر
 این توقعی است که صلاح حال و مال بکشان در ایصال بکن
 آن مال انحصار دارد در چه در صورتیکه مجموع آن بخواهد ای آن بعلت
 مدافعتا خیسرا افتاده باشد بیک دفعه تحمل نمایند لامحال
 بکن در یک حالت سلب الاموال و منکوب الاموال کردند
 و کثرت فقر و قلت غنا علت نخ و عتابل باعث هلاک و فساد
 ایشان شود از کلمات مؤخره بلیغه احمد بن حسن میمند می زیر
 ال بکنگین است که در جواب عرضند است عایاد و نیای قیام نمود

کذا فی الکتاب
 کذا فی الکتاب
 کذا فی الکتاب

تو قیام ریشیه اتصال فضال می خواهم که پیوسته سرشته
چنانچه بیان برای یکدیگر باز بسته باشد و تقریر این قیام آنکه چون یکبار
جاری نعمت ما را در مجاری انعام فضال بزیل امتداد و اتصال
چنانچه نیست میخوانند نیز پیوسته سلسله جد و اجتهاد ایشان را در کار
نیکوخواهی و ملت یکدیکه گزینا گشته میخوانم **مرفوع** بچه موجب شوق
ناصح که در مبادی عهد قباد از بایه والا افتاده بود از انوقت باز
او را بر بسته خود باز گشتی و نداده **تو قیام** ریشیه و ن سال در باب
حق خاصه بنجام و ثوق بموفقت روزگار استی و توجیه این **تو قیام**
برین وجهست که حقیقت آن **سبحه** الطوار از میزان میجان اختیار
بدین **بطله** میاف که هرگاه از راه مرفت بخت شاعر و اختر طالع
شاعر بموفقت روزگار امیدوار میکرد و در کار حق چنانچه حق کار
میاف **رو امیدوار** و نهایت مساجد و با با حقایق حقوق از
روید **هر مرفوع** آنچه مکرر در معضن بیان کرده وقت حال عروب
و رجال فرموده اند که چهار خصلت که اختیار مردان کار و اعتبار
ثابت کان کارزار بران سر است **حقیقت** آن سوال میزد **تو قیام**
نخستین قوت غالب است یعنی حالت قاهره و طایفه که آنرا سورت قوت
غضبه برانگیرد و شجاعت از آن سرور و دین قلب جامع یعنی ملی که

[illegible]

و این ملک اجل و عظم محض اجتناب شعور و روای کتاب
 خیرات آسان بدست می آید نزد محمد و آن حقیقت شناسان مومن
 آن در نهایت اقل و قلیل است و برچ آن لغایت عظیم و جلیل مرفوع
 جویندگان که مخالف شایا از راه استعمار و تنفسار مینمایند که بچه و
 فرموده اند که بسپیل سائر رعایا و برآید در سلوک طریق به اندیشی و
 خیرخواهی ملوک است که از هر راه که رود در سر رشته حساب وصول
 مسرت ایشان را من جمیع الوجوه دریابند و روی توجه از جهات
 وصول موجبات خوشنودی مرضیات شان بسیج و برتابند
 توقع بسیار آنکه از دریافت بهره شور و کسر و خسروان که در
 کمال مراتب نصاب کمال میباشد بی نصیب بوده در ادراک گشمتی

از قسمت شادمانی و کامرانی با اهل خدمت ایشان بکثرت افتراک داشته
باشند هر فوجی که بموجب فرموده اند که بعد از توکل حضرت شاه
و بعد از توکل استناد شمار دیگری خزان شاه توکل است
چند هرگاه سپه واری شما خبر بدرگاه حضرت پروردگار جلشانه
بدیگری سوازی باشد هرآنکه ایصال انوار عدم آتای جهان که باره
بر ماسهل و آسانست در انصورت بر باب بسیار دشوار و بیکران گران
خواهد بود هر فوجی که بموجب فلان زاید و نصد و رجایی یا ظهور
خیانتی از لیل قدر و منزلت خود انداخته اند تو قبیح آن ناقص نهاد
با وجود عدم استعداده و نقد این شایسته که خدا داد در ارتقاء
بر مدارج استعلا ازین مجب و الا که داشت پایه بالار توقع میدشت
لاجم بجزم حیات بر باد طبعی خود پسندی بنیای خستارت بر سپندیم
تا طریقه تبه که در جزو رتبه اوست خرسند کرد و هر فوج عوام خواص
درگاه و در باب کثرت و رود خستری بر شربت عذب بر لطف و روف
توقف دارند و غوطه اہتمام و اعتناء ملک با بقا بر طرب و عنار خود
سر و علت خلل در بای سپاسی ملک ملل نمیدانند تو قبیح هرگاه
عموم سوار و کشتی بر کات وجود و میا من عین وجود ما باشد
پیش نصیحت باشند مراتب موجب لزوم لازم می آید که بهر معنی دین

[illegible][illegible]

حاشیه الطبع

صد شکر که درین زمان سعادت انتشار این دیوان حاصل
و سمیت تو امان نسخ متبرکه و قیقه ظهور تو آید غریبه و غیبات
شعرویه نقل نقل از نسخه معتبره مطبوعه مطبوعه حسنی و نیز از
مستأبد چند نسخ دیگر که بزور صحت و پایه اعتبار محل
و مطبوعه و نیز نسخ خاصه ذات بآب فضیلت کتبات
مادی منزل شریف ساکت سلک طریقت جناب
مولوی محمد یعقوب صاحب و استبداد کاتم در مطبوعه
خداوندی با تمام کسب درین خلافت امیدوار رحمت
ایزدستان علی حبس خان که در نوم باباس طبع
وزیر ارشد تمام پوشیده به از صفائی که ان
والا نظر بلند بهمان والا که آند ارم که
اگر سهوی و خطائی از تقاضای نشر
رفته باشد بنظر عفو پوشیده
زبان عیب گیری طهر
دور از کشتند

